

فهرست مطالب

۳.....	بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق
۱۳.....	دانشجویان دانشگاه
۱۸.....	خواهر مجاهد رفعت افراز
۱۹.....	اخبار
۲۶.....	در دانشگاه
۲۷.....	خروج یهودیان از فلسطین

بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق

هموطنان عزیز: بیانیه زیر که توسط گروهی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شده است حاوی نامه‌ایست از این مجاهدین به مرکزیت فعلی سازمان، بیانیه و نامه بسیار گویا، کامل بوده و روشن‌کننده بسیاری از حقایق می‌باشد. نهضت آزادی ایران ضمن تأیید مواضع این مجاهدین راستین، برای همت و عمل و اقدام آنان در این شرائط بحرانی، که بدون شک نشان‌دهنده احساس مسئولیت شدید آنان در برابر خدا و خلق قهرمان ایران به جنبش انقلابی و سازمان می‌باشد، ارج و منزلت فراوان قائل است.

ما امیدواریم که این مجاهدین اصیل و راستین مورد تصفیه، از آن‌گونه که در حق مجاهد شهید شریف واقفی صورت گرفت، قرار نگیرند. ما بخصوص نگران سرنوشت این برادر مجاهدی هستیم که به نمایندگی از طرف این کادرها و در رابطه با مسائل این نامه، و به دنبال دعوت «رفقای مرکزیت» در تماس مستقیم با آنهاست، می‌باشیم.

پیام مجاهد

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

انماالمؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون.

مؤمنان تنها کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان آوردند و سپس هیچ تزلزلی به دل راه ندادند و به مال و جان خویش به جهاد در راه خدا برخاستند، آنان همان صادقانند.

نامه زیر در شهریور ماه جاری به دنبال تلاش‌های قبلی برای ارسال به مرکزیت سازمان نوشته شد تا موضع ما را برای آنها روشن کند. کوشش ما این بود که در طول برخورد با این فرصت‌طلبان مشکلات را در درون سازمان حل کرده تا دشمن فرصت نیابد به جنبش ما ضربه وارد سازد.

اقدامات قبلی این افراد که ما در جریان آنها قرار داشتیم برای ما از پیش روشن ساخته بود که آنها تصمیم خود را برای تحمیل نظریات انحرافی خود و سوءاستفاده از نام و شهرت سازمان گرفته‌اند. معذالک ما برای اینکه آخرین تلاش‌های خود را برای جلوگیری از

فجایعی که کوتاه‌فکری‌های این فرصت‌طلبان به وجود می‌آورد نشان دهیم از دعوتی که برای آخرین مذاکرات به عمل آمد استقبال کرده و برادری برای این منظور بپاخواست. از آن پس به بیانیه‌های گوناگون از مذاکره با او طفره رفته‌اند، تا اینکه در این اواخر جزوهای منتشر کرده و در آن نظریات مبتذل خود را بنام «موضع ایدئولوژیک سازمان» قلمداد نموده‌اند.

اکنون که علت این طفره‌رفتن‌ها از مذاکره، علی‌رغم اصرار و دعوت، با انتشار این جزوه به نام سازمان روشن شده است، ما نامه را به صورت سرگشاده برای اطلاع عموم منتشر می‌کنیم.

آذرماه ۱۳۵۴

رفقای مرکزیت!

مسائلی که در رابطه با تحولات ایدئولوژیک در درون سازمان در یکی دو ساله اخیر رخ داده و عواقب آن که در چند ماهه اخیر شاهد آن بوده‌ایم ما را بر آن داشته که با طرح نظریات خود موضع خویش را در برابر این مسائل و اثرات عظیم سیاسی - استراتژیک آن مشخص کرده و توجه شما را به آن جلب کنیم. طرح این نکات در شرایط حساس فعلی که برای اولین بار آثار زیانبار و نابودکننده و استراتژیک رهبری جدید در سطح توده‌ای ظاهر شده، اهمیت خاص خود را می‌یابد، که امیدواریم مورد توجه خاص رفقا قرار گیرد.

رفقا! هر کدام از ما در شرایطی به سازمان پیوسته و همکاری خود را شروع کردیم که سازمان به عنوان یک تشکیلات انقلابی مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی و دانش انقلابی زمان، معرفی شده بود. این مسئله همراه با جو انقلابی حماسه‌انگیزی که جانبازی رهبران و کادرهای سازمان در میدان عمل مسلحانه ایجاد کرده بود، قشر وسیعی از توده سیاسی - مذهبی جامعه ما را که از مبارزات بی‌سرانجام گذشته سرخورده و مأیوس شده بود به خود جذب کرده و نور امید تازه‌ای در فضای سیاسی جامعه ما می‌تاباند.

گسترش روزافزون نفوذ توده‌ای و سیاسی سازمان در بین اقشار مذهبی جامعه و انسان‌های مسئول، استحکام هرچه بیشتر پایگاه سیاسی سازمان را فراهم ساخته و امکانات وسیعی را در اختیار آن قرار داده بود. ما نیز به نوبه خود تمام امیدها و آرزوهای مبارزاتی خویش را در چنین شرایطی در سازمان متبلور یافتیم و با پیوستن به آن و بهره‌گیری از تجربیات و آموزش‌های انقلابی آن صمیمانه با خدا و خلق خویش پیمان بستیم که با تمام نیرو و امکانات برای تحقق آرمان‌های طبقات زحمتکش خلق به مبارزه برخیزیم و تا آخرین لحظه حیات خویش دمی از این مبارزه بازناستیم. این امر چنان پیوند

ناگسستگی و ارگانیکی بین ما و سازمان برقرار کرد که دیگر برای خود موجودیت و هویتی مستقل از سازمان نشناسیم و با تمام وجود، خود را جزئی از سازمان و سازمان را کلی شامل خود بدانیم. ما سرنوشت خود را با سرنوشت سازمان و سرنوشت سازمان را با سرنوشت جنبش مسلحانه خلقمان یکی دیدیم و به همین نسبت در برابر هر خطری که سازمان و جنبش را تهدید کند از هر ناحیه که باشد احساس مسئولیت حیاتی کردیم و می‌کنیم.

سوابق درخشان گذشته سازمان، ایدئولوژی غنی و پیشرفته انقلابی آن و استراتژی واقع‌بینانه‌ای که سازمان در پیش گرفته بود اطمینان هرچه بیشتر ما را به درستی راهی که در پیش داریم باعث شده بود. موضع‌گیری‌های صادقانه، واقع‌بینانه و غیردگماتیستی سازمان در مسائل جاری انقلاب، همراه با نشان دادن دینامیزم لازم برای جذب متری‌ترین نظریات و تئوری‌های انقلابی و علمی، از صفات مشخصه‌ای بود که سازمان ما را از سایر گروه‌های مشابه متمایز می‌ساخت.

ما نیز با تاثیر از این بینش سازمانی و با اعتقاد قاطع به حق حاکمیت اقتصادی و سیاسی طبقات استثمار شده و محروم جامعه، به پیروزی نهائی سازمان که خود را پیشقراول انقلابی این طبقات می‌دانست ایمان داشتیم.

تحولات ناشی از مبارزه ایدئولوژیک جدیدی که از یکی دو سال قبل در درون سازمان آغاز شد در سطح سازمان بطور هماهنگ و یک‌زمان صورت نگرفت. این تحولات با برخی دیرتر در میان گذاشته شد - و از برخی دیگر مخفی نگاه داشته شد، که صرف‌نظر از مواردی که از شرایط خاص مبارزه مخفی و دشواری ارتباطات ناشی می‌شد، باید به تحلیل قاطع کوتاهی‌ها و خطاهای تشکیلاتی در این زمینه پرداخت.

اکنون ما درصدد آن نیستیم که وارد ماهیت آن طرز تفکر تحمیلی بشویم که به عنوان ایدئولوژی جدید سازمان به ما عرضه شده است. این امر وقتی می‌توانست صورت گیرد که جو دمکراتیک انقلابی لازم - جوی که یک تغییر بنیادی ایدئولوژیک نه از بالا و به صورت تحمیلی و القائی به کادرها، بلکه به دنبال یک بحث سازنده علمی و با رعایت اصول دمکراسی ممکن و متناسب با یک سازمان مخفی انقلابی در شرایط پلیسی - سیاسی فعلی صورت می‌گرفت - در سازمان باقی می‌ماند. در صورتی که شیوه‌هایی که برای تثبیت و تحمیل این طرز تفکر در داخل سازمان بکار رفت، و ما خود شخصا شاهد کاربرد آن در مورد خودمان بودیم، جای تردیدی از این بابت باقی نگذاشت.

رهبری جدید که به هر حال پس از یک دوره یک‌ساله از «مبارزه ایدئولوژیک» در سطوح خاصی از سازمان به نتایجی رسیده بود، مغرورانه به خود اجازه می‌دهد که با

سوءاستفاده از بعضی از تحلیل‌های گذشته سازمان و انتقاد از آنها، دستاوردهای خود را به عنوان تنها شق ممکن و نیز شکل «تکامل‌یافته!» «ایدئولوژی گذشته سازمان ارائه داده و با تدوین تئوری‌های لازم برای اثبات «پیوستگی تکامل» آن با ایدئولوژی گذشته سازمان و رسیدن آن به مارکسیسم (و به عبارت صحیح‌تر، ماتریالیسم دیالکتیک) توجیه مناسب برای تحمیل آن در سطح سازمان را تدارک ببیند. از اینجا به بعد، رهبری درصدد برمی‌آید تا هرگونه مقاومتی را درهم‌شکند - هرچند که این مقاومت‌ها احیانا خود از صداقت و احساس مسئولیت انقلابی ناشی شده و با رعایت تمام اصول تشکیلاتی و بصورت علمی و تئوریک صورت گیرد. رهبری مغرور از «کشف!» مارکسیسم و معادلات ذهنی «ماتریالیسم دیالکتیک = ایدئولوژی پرولتاریا! و «مذهب = ایدئولوژی خرده‌بورژوازی!» و خود را در دنیای ذهنی خودساخته و تئوری‌های توجیه‌گرانه و خودراضی‌کن محصور کرده و به خود حق می‌دهد تا میراث گرانبهای گذشته سازمان را به نفع خود مورد بهره‌برداری قرار داده و با تکیه بر اریکه قدرت تشکیلاتی، هر گونه تلاشی را که احیانا بخواهد آرامش این دنیای ذهنی را به هم زند و نقاط ضعف تئوریک و ایدئولوژی آن را روشن کند در نطفه نابود سازد. ولی آیا می‌تواند؟

آیا آنچه که اکنون از طرف سازمان عرضه می‌شود می‌تواند عنوان شکل ادعائی تکامل طبیعی ایدئولوژی سازمان را داشته باشد؟ مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک چیز نوینی نیست که از بطن ایدئولوژی سازمان همراه با تجربه و عمل انقلابی آن بیرون آمده باشد. مارکسیسم تئوری شناخته‌شده‌ای است که بیش از یک قرن در سطح جهانی و بیش از نیم قرن در داخل ایران سابقه داشته و ایدئولوژی راهنمای بسیاری از انقلابات جهانی در یک قرن اخیر بوده است و پیدایش رشد و تکامل آن درست در رابطه با عوامل زیربنائی و روبنائی بستر تاریخی آن و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان در صد سال اخیر قابل تحلیل است.

در ایران نیز مارکسیسم، بیش از پنجاه سال قبل جا پای خود را باز کرد و در این مدت اثرات تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری کوشش‌های سیاسی و ایدئولوژیک احزاب و گروه‌های روشنفکری سیاسی جامعه ما داشته است. در این مدت صرف‌نظر از برخی سوءاستفاده‌های فرصت‌طلبانه گروهی از مارکسیست‌ها، ما شاهد کوشش‌های صادقانه و انقلابی گروه‌های روشنفکری مارکسیستی در سطوح مختلف مبارزات اجتماعی - سیاسی و سرانجام به شکل مسلحانه آن بوده و هستیم.

به هر حال سابقه پنجاه ساله مارکسیسم در درون کشور ما به خوبی می‌رساند که ورود و رشد این ایدئولوژی در کشور ما و نقش آن در تحولات اجتماعی، نه در رابطه با

تحولات زیربنائی فقط ده سال اخیر و بلکه در رابطه با مجموعه عوامل زیربنائی و روبنائی شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران از دوران مشروطیت به بعد و تحولات جهانی نیم قرن اخیر و بخصوص نهضت سوسیالدمکراسی در روسیه و بالاخره انقلاب اکتبر قابل تحلیل و توضیح است. بنابراین تدوین تئوری‌های مبنی بر توجیه گرایش فعلی به سوی مارکسیسم در درون سازمان براساس تحولات زیربنائی در روابط تولید و ساختمان اقتصادی سیاسی جامعه ما در دهه اخیر در واقع چیزی جز یک کوشش توجیه‌گرانه و خودراضی‌کن برای پوشاندن عقده‌های حقارت آن دسته از رفقای مارکسیست ما در درون سازمان که نسبت به همفکران خود در خارج سازمان احساس عقب‌ماندگی می‌کنند نمی‌تواند باشد.

اگر سازمان ما به مارکسیسم رو آورد و آن را جزو مطالعات و آموزش‌های ایدئولوژیکی خود قرار داد، این کار با این آگاهی صورت گرفت که بنیاد فلسفی مارکسیسم (یعنی ماتریالیسم) دارای ایرادات اصولی فلسفی است و از یک پیش‌داوری خود - محورانه مایه می‌گیرد و پذیرش این اصل فلسفی هیچ ربطی به ایدئولوژی و منافع اساسی درازمدت پرولتاریا ندارد.

درعین حال سازمان ما به درستی دریافت که تئوری‌های علمی مارکسیسم به‌خصوص در رابطه با تفسیر تاریخ و کشف قانون‌مندی‌های آن و تحلیل طبقات و روابط زیربنا و روبنا و پدیده استثمار و عناصر زیادی از حقیقت را دربردارد که آشنائی با آن برای شناخت و تحلیل درست پدیده‌ها و بخصوص در جریان یک تحول انقلابی اجتماعی ضرورت دارد.

در واقع این دینامیزم ایدئولوژی سازمان ما و قابلیت تحول و تکامل‌پذیری آن بود که با واقع‌گرایی خاصی با مارکسیسم برخورد نمود. این طبیعی بود که روبرو شدن با مارکسیسم، با علم به این واقعیت که بنیاد فلسفی مارکسیسم دارای چنان ایراد اصولی است، مشکلاتی را در عمل (و حداقل از نظر تئوریک) بدنبال می‌آورد که مهمترین آنها کیفیت جذب و هضم عناصر مثبت مارکسیسم و نه تجزیه مکانیکی آنها از بنیاد فلسفی‌اش می‌باشد.

سازمان و ایدئولوژی آن باید به مثابه یک واحد ارگانیک، در برخورد با سایر ایدئولوژی‌ها از قانون عام تغذیه موجودات زنده پیروی می‌کرد. به موجب این قانون، برای جلوگیری از هرگونه پیوند غیرطبیعی و اتخاذ ایدئولوژی التقاطی، سازمان می‌بایستی در فعل و انفعال متقابل با سایر ایدئولوژی‌ها عناصر مفید و مورد لزوم خود را از این

ایدئولوژی‌ها گرفته و آنها را ابتدا تجزیه و سپس به مصرف تغذیه خود رسانده و در درون خود جذب و هضم کند.

به این ترتیب نه تنها پدیده‌هایی چون «ایدئولوژی التقاطی» مفهوم پیدا نمی‌کرد بلکه سازمان و ایدئولوژی آن درست با اتخاذ شیوه تغذیه صحیح غنای هرچه بیشتر یافته و به تکامل طبیعی خود ادامه می‌داد. ما با اینکه سازمان تا چه حد در این کار موفق شده بود در این جا کاری نداریم ولی معتقدیم که ایدئولوژی سازمان بالقوه و بالفعل چنین استعدادی را داشت و دارد. بنابراین می‌بینیم که مارکسیسم‌گرایی برخی از رفقای ما در درون سازمان هیچ نباید و نمی‌تواند نماینده گرایش عام سازمان به سوی مارکسیسم و این عقب‌نشینی حقارت‌آمیز در برابر ماتریالیسم باشد. تئوری‌هایی هم که برای توجیه این امر تدوین و ارائه شود در ماهیت امر تغییری نخواهد داد.

شیوه‌هایی که مسئولین مختلف سازمان برای تحمیل این نظریه در سطح سازمان و سرکوبی مخالفت‌ها و مقاومت‌ها و بالاخره تثبیت موقعیت خویش اعمال کرده‌اند و عوارض استراتژیک و تاکتیکی که این شیوه‌ها در همین چند ماه اخیر ببارآورده بسیار تاسف‌آور و به شدت قابل توجه است - ما اکنون نیازی به بررسی یک‌یک این موارد نداریم.

چپ‌گرایان جدید ما خیلی زودتر از آنکه انتظارش می‌رفت آثار عملکرد خود را در درون و برون سازمان می‌بینند. سیاست جدید رهبری و چپ‌روی‌های فرصت‌طلبانه آن‌ها نه تنها در این مدت کوتاه نیروهای ارزنده‌ای از سازمان را به بدام پلیس انداخته، بلکه به شدت پایگاه سیاسی توده‌آی سازمان را در خطر نیستی و نابودی قرار داده است. اکنون همان اقشار مذهبی روشنفکر جامعه ما که بیش از هر نیرویی امکانات خود را صمیمانه در اختیار سازمان می‌گذاشت و از سازمان در برابر فشار پلیسی رژیم حمایت می‌کرد نه تنها از حمایت خود دست برداشته بلکه - محقانه - احساس می‌کند به او خیانت شده و دست به انتقام زده است.

شایعات مختلفی که این روزها به شدت بین این اقشار و محافل وابسته به آن در مورد سازمان رواج یافته و حیثیت سیاسی سازمان را مورد تهدید قرار داده چیزی جز عکس‌العمل این قشرها در برابر این احساس شکست، سرخوردگی و فریب نیست.

این خوش‌خیالی و خودراضی کردن است اگر تصور کنیم که صدمات و ضربات ناشی از این انحراف ایدئولوژیک - استراتژیک در حد تاکتیکی خود متوقف خواهد شد. اثرات استراتژیک ناشی از این انحراف و چپ‌روی آنقدر شدید است که نه تنها آینده کار سازمان را به خطر انداخته بلکه می‌تواند روی مجموعه جنبش مسلحانه در مرحله فعلی مبارزاتی خلق ایران اثرات تعیین‌کننده منفی بگذارد.

این دیگر بر تئورسین‌های در برج نشسته ما است که از پوسته ذهنیات خودساخته خویش بیرون آیند و با روبروشدن با واقعیت سخت، آثار مرگبار سیاست‌های جدید خود را در این فاصله کوتاه ببینند و آنقدر صداقت انقلابی از خود نشان دهند که به توجیه کاری نیفتند و باز تئوری‌های جدیدی برای توجیه آنچه کرده‌اند نبافند و در پوسته خویش بیشتر فرو نروند، به این مسئله پردازند که آیا شیوه‌هایی که ایشان برای تثبیت موقعیت خویش و تحمیل ایدئولوژی مارکسیسم در داخل سازمان پیش گرفته‌اند می‌توانست نتیجه دیگری جز این ببار آورد!

گفتیم ما نیازی به ذکر یکایک این موارد نداریم و از موارد بسیاری هم که برخورد مسئولین با کادرهای ضعیف (از نظر تئوریک) آنان را یا به موضع غیرفعال کشانده و یا به بیرون رانده و احیانا سرانجامشان به طرف پلیس ختم شده یاد نمی‌کنیم. ولی بخصوص به نمونه‌های دیگری اشاره می‌کنیم که نشان‌دهنده برخورد فعال و سازنده و صادقانه برخی از برادران ما با تحولات ایدئولوژیک سازمان می‌باشد که بصورت تئوریک و مستدل صورت گرفته است.

نمونه این برخوردها بطور مستند موجود بوده و به نظر مرکزیت رسیده است. در این‌جا مجال طرح و تحلیل آنها نیست، ولی عکس‌العمل این مسئولین در برابر این مقاومت‌ها و شیوه‌هایی که بکار برده‌اند، تقریباً یکسان بوده و بوضوح ماهیت فرصت‌طلبانه و غیرعادلانه آنها را نشان می‌دهد. این مسئولین که در مواردی حتی به ادعای خودشان نتوانسته‌اند حرف ارائه‌شده را بفهمند و این‌قدر صداقت نداشته‌اند که برای فهم آن به خود زحمت دهند و توضیح بخواهند، معذالک به خود اجازه می‌دهند که با استفاده از مبتذل‌ترین شیوه‌های فرصت‌طلبانه - با گنده‌گوئی، پرمدعائی، کلی‌گوئی، فضل‌مآبی و سوءاستفاده از تحلیل‌های زیربنائی - در برابر این عناصر به هر گونه اتهامی دست زده و سعی کرده‌اند آنان را با چماق غیرانقلابی بودن و گرایش‌های انحرافی انشعاب‌طلبی، رهبری‌طلبی، فرصت‌طلبی و... بکوبند و آنها را تا سرحد اخراج و تصفیه پیش ببرند.

آیا بهتر نمی‌بود که این مسئولین چپ‌گرا قبل از این که بخود اجازه دهند دموکراسی درون سازمانی را لگدکوب کرده و آن را به بن‌بست بکشانند سازمان را از تلاش‌های فکری که قصد راه‌گشائی داشت مطلع کرده و با استفاده از یک کوشش جمعی سطح ایدئولوژی آن را ارتقاء می‌دادند؟ افسوس که چشم و گوش خرد این رفقا بسته شده است و هنوز هم صلاح نمی‌دانند، نمونه‌های موجود از این برخوردها را برای اطلاع درون سازمانی در اختیار اعضا بگذارند.

نظر ما از اشاره به این موارد تنها آن بود که نشان دهیم چگونه مسئولان و رهبری چپ‌روی جدید برای برقراری حاکمیت خود و تثبیت نظریات خویش بر سازمان از هیچ‌گونه اقدام فرصت‌طلبانه ناشایستی که سازمان را تا حد تجزیه و تلاشی و انشعاب و بالاخره انهدام پیش برد، ابا ندارند. اینان چنان در دنیای ذهنی روشنفکرانه خود غرق شده‌اند و چنان تحت‌تأثیر منافع کوتاه مدت شخصی خویش قرار گرفته‌اند که با اینکه عملاً شاهد آثار سریع زیانبار سیاست خویش در این فاصله کوتاه بوده و هستند، نه‌تنها نمی‌توانند تحلیل مشخصی از این امر بعمل آورند، بلکه با توجیه‌گری‌های فرصت‌طلبانه و خودراضی‌کن، بیش از پیش در ادامه سلطه و روش خود اصرار می‌ورزند.

این مسئله که برخی از رفقای ما بدنبال یک‌سری مطالعات خود به مارکسیسم رو آورند یک پدیده استثنائی و غیرعادی نیست. سازمان به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد نشان داده است که فرقی بین یک انقلابی مارکسیست و یا غیرمارکسیست در صورتی که با اعتقاد به محورگونه استثمار صادقانه در راه انقلاب مبارزه کنند قائل نیست.

این سازمان ما بود که برای اولین بار در سال ۱۳۵۰ از زبان برادر شهید ناصر صادق آمادگی خود را برای وحدت با سایر نیروهای انقلابی در میدان عمل مسلحانه اعلام داشت. بنابراین این دسته از رفقا اگر صداقت انقلابی داشتند و احساس می‌کردند که با «تضاد» ایدئولوژیکی که با سازمان دارند فعالیت در درون آن برایشان عملی نیست می‌توانستند با موضع‌گیری صادقانه از سازمان جدا شده و در یک گروه مارکسیستی دلخواه و یا به هر شکل دیگری که مایلند به فعالیت خود ادامه دهند. در این صورت آنها می‌توانستند نه‌تنها جدا از سازمان به مبارزه خویش ادامه دهند بلکه پیوند انقلابی خویش را با سازمان حفظ کرده و به پیدایش جو وحدت انقلابی پیشنهادی سازمان بین تمام نیروهای انقلابی خلق عملاً کمک کنند.

برای هیچ عنصر صادقی در سازمان، این وضع که گروهی با تلاش بر مبنای گرایشات ایدئولوژیکی خود، سازمان را با همه سوابق و تجربیات و حسن‌شهرت و پایگاه سیاسی توده‌ای‌اش که به بهای جانبازی ده‌ها تن از شهدای ارزنده آن و در طول ده‌سال کار خستگی‌ناپذیر بدست آمده از محتوای ایدئولوژیک - استراتژیک خود خالی کرده و آن را با استفاده از قدرت تشکیلاتی خویش به جهت مورد نظر سوق دهند، قابل تحمل نیست.

هیچ عنصر صادقی که در برابر جنبش و سازمان احساس مسئولیت می‌کند نمی‌تواند شاهد این تلاش منحرف باشد و در برابر آن موضع نگیرد. تلاشی که ثمره‌ای جز مسخ ایدئولوژی سازمان ندارد و در بهترین صورت آن را به یک سازمان روشنفکرانه تجملی

بریده از توده‌ها تبدیل می‌کند و یا در بدترین شکل آن را به صورت یک عامل بازدارنده و مخرب جنبش‌های توده‌ای و کانون فرصت‌طلبی، اخلال، تفرقه و سنگ‌اندازی در مراحل مختلف جنبش خلق درمی‌آورد.

آری اکنون ما در برابر یک انحراف مشخص ایدئولوژیک - استراتژیک قرار گرفته‌ایم که اثرات زیانبار و نابودکننده آن می‌تواند حیات سازمان و الزاما کل جنبش را به خطر اندازد. در این صورت وظیفه ما چیست؟ روشن است که ما و هر عنصر دیگر صادق سازمان نمی‌توانیم اجازه دهیم که گروهی غیرمؤمن به اصول ایدئولوژی بنیادی سازمان تحت نام این سازمان به فعالیت خود ادامه داده و با اتخاذ شیوه‌ای غیرصادقانه و فرصت‌طلبانه، آن را درست در اختیار خود بگیرند.

رفقا! اکنون شرایط چنان حساس است که هرگونه تأمل و درنگ نتیجه‌ای جز تأیید و کمک ضمنی به ادامه راهی که در سازمان پیش گرفته شده و آن را به سراشیبی سقوط نزدیک می‌کند ندارد. این مسئولیت حیاتی الان بر دوش همه ما سنگینی می‌کند که به احترام خون پاک شهیدانی که جان خود را در راه هدف عالی این سازمان فدا کردند، به احترام تلاش‌های فداکارانه و صادقانه صدها انقلابی پاک‌باخته که در پنج سال اخیر به علت فعالیت در درون یا پیرامون سازمان در چنگال دشمن اسیر و تحت شکنجه‌های دژخیمان رژیم قرار گرفته‌اند، و از همه مهمتر، به احترام توده محروم و ستم‌کشیده ایرانی که همه امکانات خود را بی‌دریغ در اختیار پیشگامان انقلابی خویش قرار داده و آنان را پرورانده و اکنون با احساس ضعف و شکست شاهد این انحراف و بریدگی روشنفکرآبانه سازمان است، و بالاخره در برابر دینی که خلق، جنبش و سازمان بر گردن ما دارد بپا خیزیم و با تمام نیرو در برابر این انحراف و چپروی فرصت‌طلبانه ایستادگی کنیم. بدین منظور ما پیشنهادهای خود را در این‌باره ذیلاً ارائه می‌دهیم:

۱- رفقائی که مسئولیت این چپروی فرصت‌طلبانه برعهده آنها است صادقانه به تحلیل خود پرداخته و از خود در این‌باره انتقاد کنند. بدنبال آن، سازمان تنبیهات تشکیلاتی متناسبی را در حق آنان اعمال داشته و مراتب را از نظر آموزش در سطح کلیه کادرها منتشر کند. در این صورت، سازمان همچنین باید مراتب را به اطلاع افکار عمومی خلق رسانده و مواضع نادرست گذشته ناشی از این رهبری چپرو را تصحیح کند. همچنین یک برنامه آموزشی درون تشکیلاتی وسیع برای زدودن آثار ایدئولوژیک - تئوریک این گرایش چپروانه در سطح تمام کادرها شروع کرده و برای تصحیح و غنی ساختن ایدئولوژی

سازمان و پاکسازی آن از نقاط ضعفی که به چنین گرایش‌هایی میدان می‌داد و تکامل متناسب آن برای حل و جواب‌گویی مشکلات فعلی جنبش، تمام امکانات سازمان بسیج شده و از همه کادرهای فعال و مستعد در این امر استفاده شود.

۲- این رفقا اگر هنوز هم به نادرستی خط‌مشی خود پی‌نبرده‌اند و نمی‌توانند انتقادات وارده بر خود را بپذیرند اقلاً این قدر صداقت به خرج دهند که سازمانی را که براساس ایدئولوژی دیگری جز مارکسیسم بنا شده ترک گویند و در هر شرایط دیگری که مناسب می‌دانند به فعالیت خود ادامه دهند. در این صورت این رفقا می‌توانند پیوند انقلابی خود را با سازمان حفظ کرده در صورت لزوم از امکانات سازمان نیز بهره‌ور شوند. بهرحال بدنبال چنین جریانی، سازمان باید اقداماتی را که در بند فوق در باب تصحیح مواضع غلط سازمان گذشت همراه با کار آموزشی وسیع درون تشکیلاتی تعقیب کند.

۳- چنانچه این رفقا به هیچ‌یک از بندهای ۱ و ۲ عمل نکنند ما خود را موظف می‌دانیم که برای دفاع از موارث سازمان و حفظ مصالح جنبش، موضع این رفقا را در سطح توده افشا کنیم. در این صورت ما نه‌تنها اصرار و تلاش غیرصادقانه و فرصت‌طلبانه آنان را در استفاده از نام، امکانات، تجربه، حسن‌شهرت و توده‌ای سازمان افشا کرده و آن را در معرض قضاوت افکار عمومی خلق قرار می‌دهیم. بلکه موضع این رفقا را به عنوان یک خیانت مشخص به جنبش انقلابی خلق محکوم می‌کنیم.

علاوه بر این، ما مسئولیت احتمالی تمام عواقب این جریان، من‌جمله درگیری نیروهای ما و رفقا را در یک تضاد فرعی و انحراف آن از دشمن اصلی یعنی رژیم و امپریالیسم، ضربه خوردن به وحدت انقلابی نیروهای رزمنده خلق (مارکسیست و غیرمارکسیست) به دلیل سوءاستفاده این رفقا از مارکسیسم و بالاخره سوءاستفاده رژیم (و احیاناً برخی از سازمان‌های فرصت‌طلب) از این «اختلاف و انشعاب» برای ضربه‌زدن به جنبش و را کلاً و تماماً متوجه این رفقا دانسته و پیشاپیش مسئولیت شدید آنان را در برابر جنبش و سازمان اعلام می‌کنیم.

گروهی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران

شهریور ۱۳۵۴

دهمین سالگرد تأسیس سازمان

دانشجویان دانشگاه

آذرماه ۵۴

بسمه تعالی

و اما ما ینفع الناس فی الارض.....

مجاهدین خلق ایران را مستضعفین ایرانی چونان گلی می‌دانند که بر نهال آرزوهای بهروزی آنان روئیده است. همان آرزوهائی که با فریادهای خشمگینانه و بیدارکننده سیدجمال‌ها و نائینی‌ها بیدار گشت و در طول یک قرن زندگی پرتلاطم ملت ما مطابق خواست خدائی و ضروریات تاریخی رشد کرد و پس از گذراندن فراز و نشیب‌های بسیار به خاطر حقانیت خود زنده ماند و هر دم بر سرسبزی آن افزوده گشت و بالاخره در بهاران سال‌های خونین بعد از ۵۰ به گل نشست. چرا ننشیند که خون‌های پاکی از دیرباز این نهال را سیراب کرده‌اند و چرا نبالد، این درخت که رستنش از ظلمات ظلم‌ها و سیاه‌چال‌ها و گرسنگی‌ها و شکنجه‌های مداوم به سمت نور حیات‌بخش خدائی است و خلق مسلمان ایران از همان اوان نشان داده است که نشانه‌های این درخت ریشه در زمین را خوب می‌شناسد و علت پشتیبانی بی‌دریغ و صادقانه‌اش نیز در این سالیان اخیر از سازمان مجاهدین خلق مسلمان ایران به همین دلیل بوده است.

از مدت‌ها پیش که شایعات تمایلات مارکسیستی یک عده از رهبران مجاهدین در افواه عمومی پیچید مردم را عقیده بر آن بود این‌بار دست خیانتکار رژیم مزدور در کار است. چرا که قبلاً نیز همین مردم از این قبیل دسیسه‌ها بسیار دیده بودند و از جلا د چه انتظار می‌توان داشت. ولی شگفت آنکه شواهد و شایعات موجود با پخش بیانیه‌ای منتسب به سازمان مجاهدین تایید گشت و این‌بار ضربه از درون و از جائی که انتظار نمی‌رفت فرود آمده بود و در سازمان امید برانگیز مردم کودتائی رخ داده و سازمان دیگری بجای آن نشسته بود.

سازمان جدیدی که آرم سازمان مجاهدین مسلمان را قلب کرده و با افکار شناخته شده کهنه توده‌ای‌های خیانت‌کار (همان جا که بیانیه مذبحانه تلاش کرده است با تخطئه ایشان خود را از گناهان آنان مبرا کند) موجودیت خود را اعلام می‌کرد. این کودتا همان‌طور که شایعات قبلی حکایت می‌کردند با آتش گلوله و خون و با استفاده از غیبت رهبران متفکر و مجاهد و مسلمان سازمان انجام گرفته است و در بیانیه کذائی چه عبث تلاشی گردیده است

که این چرخش ۱۸۰ درجه را نتیجه رشد طبیعی و تکاملی خطسیر مبارزان مجاهد مسلمان جا بزند.

و بحق این ضربه هولناکی است بر تمام گروه‌های مبارز و صادق، ولی می‌دانیم که این ضربه با تمام شدتش ویران‌کننده نیست و نمی‌تواند باشد و نیروهای انقلاب اسلامی از این ماجرا پندها خواهند آموخت که آنها را در معرکه به کارآید. همان‌سان که از دوران مشروطیت به بعد در مقابل نیروهای سازش‌کار و اپورتنیست کمونیست‌های وطنی پندهای زیادی آموخته‌اند.

باید معتقد بود که نیروهای پیشتاز انقلاب اسلامی خواه منافقین تمام جبهه را غصب کرده باشند و یا نتوانسته باشند (که نتوانسته‌اند و اشاره نویسنده بیانیه به تسویه ۵۰ درصد ایده‌آلیست اوهام‌پرست! از داخل سازمان مؤید وجود جبهه‌ای قوی و فزون از ۵۰ درصد ادعائی است) این نهال ریشه در قلوب خلق زحمتکش مسلمان ایران بالاخره ببار خواهد نشست.

کلمه طیبه کشجره طیبه أَصْلَهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا قَى السَّمَاءِ تُؤْتَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بَادِنَ رَبِّهَا.
(آیه ۲۴ سوره ابراهیم)

ضربه فوق مسئولیت‌های جدی و حساسی را متوجه تمام مسلمانان متعهد و پشتیبان نهضت‌های پیشتاز انقلابی می‌نماید و قطع سریع و قاطع هرگونه کمک و پشتیبانی از سازمان مجاهدین مارکسیست استالینیست و برملاکردن ماهیت روش خیانتکارانه سازمان جدید از آن زمره‌اند و نیز اگر رژیم با آزاد گذاشتن چاپ و نشر کتاب‌های مارکسیستی در دو سال اخیر به طرز بی‌سابقه‌ای به گسترش این نوع افکار وارداتی و دگماتیسم و بی‌ریشه پرداخته است انتقاد و بحث در مورد فحواى بیانیه فوق و هر اندیشه وارداتی مشکوک به شکلی که تعصب بر آن حکمفرما نباشد می‌تواند کمک به سزائی در روشن کردن اذهان مردم و زدودن آثار شوم چنین ضربه‌ای بنماید.

بحث در مورد تمامی محتوی بیانیه حجیم سازمان سازمان مجاهدین استالینیست در حوصله این چند ورق نیست و آنچه مقدر است با شماره و مختصر در ذیل می‌آید. و امید آنکه به تدریج و در سطوح مختلف بررسی‌های وسیع‌تری در اختیار مردم قرار داده شود.

۱- سراسر بیانیه کذائی حاکی از تلاش شدیدی است برای طبیعی نمایاندن تغییر ۱۸۰ درجه‌ای ایدئولوژی سازمان و توجیه آن. در صورتی که بررسی ابتدائی بیانیه و هم بررسی دقیق تاریخ و چگونگی مبارزات مجاهدین خلق مسلمان و نیز زندگی رهبران اصلی سازمان مجاهدین در سال‌های قبل از گرفتاری و شهید شدن نشان می‌دهد که این تغییر

زاده یک حرکت طبیعی نیست (توجه خود به توضیحات مفصل بیانیه در مورد مبارزه سخت درون تشکیلاتی و توطئه‌های قتل و کشتار مخالفین) بلکه عده‌ای مارکسیست (همان مارکسیست‌هایی که نویسنده به عنوان جوانان تیزهوش اشارت به عقاید مارکسیستی آنان از سال‌های ۴۲ می‌کند). از خلاء موجود در کادر رهبری استفاده کرده و با روش‌های کودتائی ایده‌های خود را با خشونت و دسیسه (به قول استالینیست‌ها تاکتیک) بر تمام سازمان گسترش داده‌اند و همان‌طور که نویسنده بیانیه اذعان دارد اگر رهبران و موسسین اولیه و پیشگام در معرکه این مبارزه بودند چنین اتفاقاتی نمی‌افتاد و وقتی رهبران اوهم‌پرست و ایده‌آلیست (بزعم نویسنده بیانیه) به دم رگبارهای تیرهای سحری سپرده شدند و یا پشت میله‌های زندان دستشان از عمل کوتاه شد انجام این کودتا امکان‌پذیر می‌بوده است.

۲- اصولاً دلیل چسباندن مارک مارکسیسم به سازمانی با زیربنای عقیدتی کاملاً متفاوت که نقشی سازنده و موثر را در روبرویی با دشمن دارا است چیست؟ مگر نه آنکه در ایران گام به گام در سازمان انقلابی یکی مارکسیستی و دیگری انقلابی اسلامی با هم به دشمن خونخوار تاخته‌اند و ضربات کاری بر آن وارد کرده‌اند.

آیا بهتر نبود جنایاتی که خارش ایده‌های مارکسیستی آنان را راحت نمی‌گذاشته اگر واقعا صداقت انقلابی داشتند به فدائیان خلق که قهرمانانه و صادقانه در یکی از دو جبهه مقدم می‌جنگند ملحق می‌شدند و از سوی دیگر بنا به عقیده نویسنده بیانیه اگر تنها و تنها مارکسیسم لنینیسم بنا به ضرورت تاریخی باید در مبارزه خلق با دشمن پیروز می‌گردید چه احتیاجی بود در این مرحله از مبارزه که مجاهدین مسلمان با پشتوانه‌ای قوی توده‌ای می‌توانستند نقش موثری را در طول مبارزه بازی کنند و بعداً از بین بروند شما آن را متلاشی کنید. می‌رفتید جبهه مارکسیست‌ها را تقویت می‌کردید می‌گذاشتید بعد از انجام دادن نقش تاریخی خود مجاهدین بنا بر همان ضرورت تاریخی از بین بروند.

۳- نویسنده تیزهوش (که گویا از همان جوانان مارکسیست تیزهوش سال‌های ۴۷ است که از همان اوان تخم نفاق در درونش پراکنده بوده تا کی بار دهد) برای حق جلوه‌دادن روش ناجوانمردانه‌ای که رهبری جدید بدان دست یازیده به مخدوش کردن نقش گروه‌ها و افراد آن در تاریخ معاصر پرداخته است و جالب اینکه فعالیت‌های آن گروه‌ها را نه در تاثیر متقابل با وقایع زمان خودشان که با فعالیت‌های سال‌های ۵۰ به بعد می‌سنجد. از آنجمله است ارزیابی نقش نهضت آزادی در سال‌های ۴۰.

گویا در مغز کوچک نویسنده نمی‌گنجد که نهضت آزادی تنها و تنها در یک برهه‌ی زمانی کوتاه وظیفه‌ای را به عهده گرفت و آن را به پایان بر دو یورش وحشیانه دستگاه پلیسی را به نهضت در آن سال‌ها که بیشترین فشارها را نسبت به گروه‌های دیگر بر نهضت آزادی وارد آورد می‌توان مبین حقانیت راهی دانست که نهضت در پیش گرفته بود. چرا که رژیم در قالب نهضت تبلور تدریجی ایده‌های انقلاب اسلامی را می‌دید که در آینده می‌توانست بصورت اصلی‌ترین خطر برای خود او و حامیانش درآید. آیا می‌توان باانتخاب دو جمله از این مقدمه و از آن کتاب واقعیات تاریخی را قلب کرد. مگر نه آنکه مجاهدین مسلمان از درون نهضت سربرزدند.

بیانیه به شکلی مداوم و یکنواخت با عنوان کردن شعارهای قالبی مارکسیستی به اقشاری از توده زحمتکش و ضعیف‌شده‌ای حمله می‌کند که خصیصه و اخلاق پرولتاریای ایده‌آل نویسنده را ندارند. نویسنده تیزهوش با دید آنارکرونیستی خود و با عدم تسلط کافی بر تاریخ انقلابات کشورهای آزادشده در جهان امروز و نهضت‌های آزادی‌بخش موجود متوجه نیست که با طرد این اقشار ضعیف‌شده و استثمار گردیده که بالقوه در این مرحله از مبارزه حامیان اصلی نیروهای پیشتازند گروه‌های پیشتاز را به زوبینی بی‌دسته مبدل می‌سازد که برو تهاجمی خود را از دست داده و تبدیل به آهن پاره بی‌مصرف گردد.

نویسنده تمام امید خود را به پدید آمدن اکثریتی از پرولتاریائی می‌بندد که در بیست و سی سال آینده درست مطابق الگوهای تعریفی مارکسیستی بوجود خواهد آمد تا انقلابیون نواستالینیست ما با پیوند یافتن بدان آنها را بر اریکه قدرت برسانند و دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود آورند (می‌توان از هم‌اکنون اثار مخرب این طرز فکر پورتنیستی سازمان نوبنیاد مجاهدین مارکسیست را حدس زد).

۵- توجه به میکرومکانیسم‌های موجود در هر جامعه سنتی و مذهبی به یک حرکت انقلابی در یک برهه زمانی و در یک منطقه ویژگی یک انقلاب بومی را می‌بخشد که آن را در مقابل ایده‌های صادر شده قالبی انقلاب انترناسیونالیستی کمونیسم قالبی قرار می‌دهد (اگر چه در مجموع و به صورت زنجیری در سراسر جهان این ویژگی‌ها در تاثیر متقابل هدف‌های اصلی انقلابات انترناسیونالیستی را تبیین می‌کنند) و به این میکرومکانیسم‌ها نمی‌توان رسید و از آن استفاده کرد مگر با شکلی صادقانه و غیردگماتیک. وگرنه رشته پیوند نیروهای انقلابی پیشتاز یا نیروی عامه مستضعف که ضامن پیروزی هر انقلاب موفق است بریده خواهد بود.

کلی‌بافی و قالب‌ریزی مسائل بومی در فرمول‌های پیش‌ساخته‌ای که ظرفیت برای جای دادن این مسائل ندارند و بر گفت‌مرتجعانه به قالب‌های کهنه شده مارکسیستی قرن نوزدهمی جزبه ویران کردن پل‌های ارتباطی گروه‌های پیشگام بامردم نخواهد انجامید. خصیصه‌های پرولتاریائی ساخته و پرداخته شده ذهن نویسنده بیانیه همان‌قدر با خصیصه‌های عامه زحمتکش مسلمان ایران (و بالنتیجه انقلابی ایران) فاصله دارد که خصوصیات کارگر معادن ذغال‌سنگ انگلستان قرن نوزدهم با دهاقین سال‌های ۱۹۴۰ چین.

۶- عدم صداقت و دورویی نویسنده تیزهوش آنقدر تیزهوشانه مخفی نگردیده است که اشمئزاز هر فرد انقلابی و یا پشتیبان آن را برنینگیزد. مثلاً او گاه به ضرورت ایده‌هایی که باید حتماً و به هر شکلی که شده ثابت شود به اسلام به عنوان مکتبی ایده‌آلیستی و حاوی افسانه‌های جن و پری و مسلمانان به عنوان اوهام‌پرست و ترسو و مردم‌گریز و صوفی (که ترس از نیروهای متافیزیکی تمام نیروهای او را خشکانده و او را زبون ساخته) می‌تازد و در جای دیگر دست اتحاد به سمت نیروهای اسلامی دراز می‌کند تا با صداقت انقلابی آن را بفشارد (اگر می‌نوشتند تا گلوی آن را بفشارد صادقانه‌تر بود) و در جائی هندوانه زیر بغل طلبه‌های جوان و رزمندگان می‌گذارد (تا کادرهای جانباز ولی ساده مسلمان را در درون صفوف خود نگهدارد) و در جای دیگر بی‌شرمانه به شرح و تفصیل تصفیه خونین و کودتائی به بهانه مبارزه درون تشکیلاتی می‌پردازد که در آن ۵۰ درصد از همین کادر مسلمانان مبارز اوهام‌پرست و خودخواه در برهوت تهران در مخفی‌گاه‌های خود رها گشتند. و این هشدار است برای نیروهای انقلاب اسلامی که دگربار در دهان گشاده این سوسمار کهنه‌کار که دسیسه را خوب از اربابانش استالین و استالینیست‌ها یاد گرفته است نیفتند.

۷- ضربه‌ای که کودتا بر نهضت‌های اسلامی وارد ساخته است ضررش تنها دامن‌گیر نیروهای انقلابی اسلامی نیست که دامنه اش تا تاثیرگذاری بر فدائیان خلق نیز گسترش خواهد یافت چرا که زحمتکشان مسلمان ایران را با تجربه‌های تلخی که از گذشته دارند یکبار دیگر به شکل عادی نسبت به تمام نهضت‌های انقلابی مارکسیستی اگرچه صادقانه به عمل دست زنند بدبین خواهد ساخت و اگر هم‌گامی تمایلات عامه مستضعف همان آب مورد لزوم برای شنای یک انقلابی است که چون ماهی بر خشکی جان نسپارد روش این تیزهوشان برای خشکاندن این آب کمتر از تبلیغات و عملیات رژیم کاری نیست.

۸ - چه لزومی داشت که در بیانیه چهره پاک شهیدان گذشته مجاهدین مسلمان را با نسبت دادن اوهام‌پرستی و ایده‌آلیست بودن چرکین سازند. مگر نه آنکه ده سال فعالیت پیشگامانه و صادقانه آنها بود که شور انقلاب را در ایران بوجود آورده است اگر چه می‌دانیم شما نمی‌توانید و نخواهید توانست بدانان که چهره خونین به بستر خاک کشانده‌اند نتازید و نکته‌پراکنی نکنید چرا که کوبیدن آنها و ایده‌های اصیل آن شهیدان توجیه‌کننده موقعیت شما و عقاید شما در مقابل سازمان محصول کودتائی است و البته از کسانی که از استالین آیه نازل می‌کنند چنین روشی دور از ذهن نیست.

۹- نویسنده گویا اصل مشعشعانه‌ای در مورد اسلام و فرق آن با مارکسیسم پیدا کرده است و با بحث مبسوطی می‌گوید اسلام چرائی مبارزه و مارکسیسم چگونگی آن را مطرح می‌سازد. گویا مسلمان موردنظر ایشان شبیه رفیق کارمندهای جماهیر شوروی در نوب‌آهن ایران باشد که اگر به آنان بگوئیم باید مبارزه کنید جواب خواهند داد چرا؟ بعد یادشان می‌آوریم که مارکسیست هستند و حتما جوابشان این خواهد بود این را که می‌دانستیم مبارزه چرا؟

شهادت

خواهر مجاهد رفعت‌افراز

خواهر مجاهد رفعت‌افراز که به کمک انقلابیون ظفار رفته بود شهید شده است. نوشته زیر را یکی از دوستانش همراه با شعری با خط خود او که اخیرا از او دریافت کرده بود و نشان‌دهنده ایدئولوژی و اعتقادات وی است، درباره زندگی او نوشته است:

..... در سال ۱۳۴۴ با او آشنا شدم. اشتیاق فراوانی به مطالعه و تحصیل داشت. پدرش سال‌ها قبل فوت کرده بود و او به جبران کمبود معیشت خانواده و سرپرستی خواهران و مادر پیرش از همان اوان نوجوانی به فعالیت و تلاش معاش پرداخته بود. به مسائل اجتماعی نه تنها از راه مطالعه بلکه از طریق تجربه آشنائی کافی داشت.

او رنج و ستم جامعه را به خوبی لمس می‌کرد. در پی انتقالشان از جهرم به تهران بود که به سازمان مجاهدین خلق ایران پیوست. او از تمامی فرصت‌ها و فراغت‌هایی که بعد از کار اجباری تلاش معاش می‌یافت در راه نیل به هدف و مقصودش کوشش می‌کرد. با سلطه

اخلاقی و معنوی که به دوستان و افراد خانواده‌اش داشت پیوسته به روشنگری حقایق برای آنها می‌پرداخت و آثار و مظالم اجتماعی را که بر دوش آنها و میلیون‌ها انسان سنگینی می‌کند برمی‌شمرد.

در سال ۱۳۴۸ برای تکمیل معلوماتش در دانشکده حقوق دانشگاه تهران مشغول تحصیل شد. همزمان با آن نظافت دبستان و دبیرستان رفاه را که به تازگی تأسیس شده بود به عهده گرفت.... او در تمام فعالیت‌ها و رفت‌وآمدهای اداری و تحصیلی و خانوادگی‌اش ملبس به لباسی ساده، بدون هیچ‌گونه زیور و آرایشی بود. با پوشش چادر در همه‌جا حضور می‌یافت. او می‌دانست که برای یک انقلابی مؤمن و آشنا به هدف، خوردن، خوابیدن، پوشیدن و همه مناسبات اجتماعی دیگر باید متناسب با هدف انجام گیرد.

او به هر مسأله‌ای از دیدگاه هدفش می‌نگریست. بطور خستگی‌ناپذیری می‌کوشید تا نظام فکری تمام و کمال اسلامی را دارا شود و حرکتش را با آن تنظیم کند. خاطره‌اش جاوید باد. او می‌گفت که باید به اندیشه خود اوج بدهیم تا از ضعف‌ها و نیازهای فردی فراتر رفته و از دلبستگی‌ها و وابستگی‌هایمان در راه هدف تا حد امکان بکاهیم.....

در میان همه دوستان به پرکاری و آرامش زبان‌زد بود. او برخوردار از اندیشه‌ای فعال و خلاق و اراده‌ای استوار بود. رفعت صادق براه انبیاء و اسلام بود.

شهادتش کارنامه پاک و روشن زندگی او را مهر نمود. و کردار و رفتارش در طول زندگی کوتاه و سرشار از عشق و ایمانش به خدا و خلق و تکامل انسان‌ها در راه رهائی از بند و فرصت‌طلبی‌ها و خودپسندی‌ها، چراغی است فروزان فراراه همه دوستان و هم‌زمان مسلمانش.....

اخبار

رژیم خودکامه عراق و حوزه علمیه نجف:

رژیم عراق به دنبال سازش با شاه و در جهت ارضای منافع رژیم شاه و امپریالیسم در منطقه، فشار خود را بر مسلمانان مبارز و مقاوم و خصوصاً آیت‌الله العظمی آقای خمینی تشدید نموده است. و به بهانه‌های سخیف و بی‌پایه می‌کوشد تا حوزه علمیه نجف را تعطیل نماید.

نهضت آزادی ایران در اطلاعیه فوق‌العاده‌ای که بدین مناسبت منتشر ساخته است، گزارش کامل این توطئه‌ها را داده است. انتشار این اطلاعیه، موجی از تنفر و خشم جوانان

و دانشجویان مسلمان خارج از کشور را علیه رژیم عراق برانگیخت و طی اجرای برنامه‌های دفاعی اعتراضات وسیعی علیه رژیم عراق انجام گرفت. تلگرافات اعتراض آمیز از طرف سازمان‌های مختلف اسلامی جهت رئیس‌جمهور عراق ارسال گردید.

همچنین نمایندگان سازمان‌های اسلامی و سیاسی با مقامات سازمان ملل متحد و هیئت نمایندگی دولت عراق، در سازمان ملل تماس گرفته و حضوراً اعتراضات خود را بیان کردند. و همچنین ضمن تماس با سایر کشورهای اسلامی منجمله الجزیره و لیبی، و شرح فشارهای غیرقانونی و ضداسلامی دولت عراق علیه مسلمانان و علیه حوزه علمیه نجف، خواستار رفع این تزییقات شده‌اند.
رسوا باد حکومت‌های ضداسلامی.

حکم اعدام برای ده نفر از مجاهدین:

در سرآغاز ماه محرم، ماه شهیدان، ماه اعتراض سرخ، رژیم شاه ده نفر از مجاهدین و انقلابیون راستین را محکوم به اعدام نموده است. اسامی این ده نفر تابحال بطور کامل منتشر نشده است. اما به موجب اخبار واصله و اطلاع برخی از خبرگزاری‌ها افراد زیر جزو این دسته هستند. منیژه اشرف‌زاده کرمانی - طاهره فقیه‌دزفولی - صمدیه لباف - محسن خاموشی - وحید افراخته - صمیمی - هیچ‌گونه خبری در دست نیست که این افراد کی و کجا و چگونه محاکمه شده‌اند. و شاید هم «حکم» بی‌دادگاه شاه درباره آنها تابحال - اجر شده باشد - شاید هم رژیم یزیدی شاه می‌خواهد آنها را در روز عاشورا اعدام نماید تا ماهیت یزیدی خود را کاملاً نشان دهد.

انتشار خبر مزبور درخارج از کشور موجی از خشم و نفرت را علیه رژیم شاه بوجود آورده است. سازمان‌های سیاسی و دانشجویی برنامه‌های اعتراضی وسیعی را تدارک دیده و اجرا کرده‌اند. نهضت آزادی ایران در خارج از کشور نیز بلافاصله با سازمان‌های بین‌المللی و حقوقی تماس گرفته و جهت اعزام ناظر و بررسی وضع این زندانیان اقدام لازم را انجام داده است. گزارش کامل این عملیات دفاعی در شماره آینده پیام مجاهد خواهد آمد.

رسوائی زاهدی و رژیم شاه در سینت لوئیس:

روز دوشنبه هشتم دسامبر ۱۹۷۵ دانشگاه سینت‌لوئیس یک درجه دکترا «افتخاری» به سفیر رژیم شاه در امریکا اعطا کرد. رئیس این دانشگاه در خطابه‌اش علل این اقدام را «نقش شایان زاهدی در توسعه اقتصادی کشورش و گسترش روابط بین‌المللی و در تأیید شجاعت شخصی او» ذکر نمود.

در همین روز ۱۲۰ دانشجوی ایرانی از شهرهای اطراف به سنت‌لوئیس آمدند تا چهره حقیقی زاهدی و داستان رنج ملت خویش را در زیر ستم رژیم که نمایندگی‌اش در ستاد امپریالیسم جهانی به عهده اوست بازگو کنند. پیش از آوردن گزارش جریان بهتر است با محل واقعه یعنی دانشگاه سینت‌لوئیس آشنا شویم.

دانشگاه سینت‌لوئیس در ایالت میسوری یک مدرسه غیردولتی است که بدست کشیشان یسوعی (ارباب دانش کلیسای کاتولیک) اداره می‌شود.

سینت‌لوئیس همان شهری است که کمپانی سازنده فانتوم را در بردارد و رژیم شاه تابحال میلیون‌ها دلار ثروت ملی ایران را به حلقومش ریخته است. این دانشگاه از نظر اجتماعی و سیاست‌های آموزشی بسیار محافظه‌کار بوده و از فرم‌های چنددهه اخیر دانشگاه‌های امریکا نصیبی نبرده است. این خود کاهش دانشجویان و توجه مردم را به این مدرسه سبب شده است و لذا در چند سال اخیر مشکلات مالی فراوانی گریبان‌اش را گرفته و شاید به همین دلیل به همکاری با رژیم شاه برخاسته باشد که از خوان یغمای منابع ایران سهمی برد.

یک مؤسسه مطالعات آمریکای لاتین نیز در این دانشگاه هست که با همکاری ارتجاعی‌ترین حکومت‌های آمریکای لاتین اداره می‌شود و در حقیقت مؤسسه تربیت جاسوس برای «سیا» می‌باشد در مسائل اجتماعی هم این مدرسه نظرات کلیسای کاتولیک را تعقیب می‌کند و به ویژه هنگام طرح مسأله طلاق و جلوگیری از بارداری با شعار «دانشگاه سینت‌لوئیس طرفدار حیات است» به مبارزه با نیروهای مترقی‌تر شهر برخاست و حتی بزرگ‌ترین عمارت مدرسه را با شعار مزبور آراست. ابعاد این شعار چنان بود که شهرداری سینت‌لوئیس آن را خارج از حد مجاز دانست و دستور برداشتن آن را از دیوار ساختمان داد.

چگونگی و میزان معامله پنهانی رژیم با این مدرسه هنوز بدست نیامده است. هر چند که یک اعلامیه دانشجویان ایرانی مبلغ معامله (کمک رژیم به دانشگاه سینت‌لوئیس) را دو میلیون دلار ذکر کرده بود و استادی از دانشگاه مزبور آن را هفتصد هزار دلار برآورد می‌کرد ولی تا این لحظه خبری دال بر تأیید یا نفی این مبلغ نه از منابع رژیم و نه از مجاری دانشگاه سینت‌لوئیس در دست نیست هر چند که در اصل معامله شکی نمی‌توان داشت.

شواهدی در دست می‌باشد که عده‌ای از اولیای دانشگاه سینت‌لوئیس با این جریان مخالف بوده‌اند چنان‌که از نشر اطلاعاتی مطبوعاتی چاپ‌شده برای این مراسم در آخرین لحظات منصرف شده و حتی از رادیوی مدرسه خواستند که نسخه ارسالی به ایستگاه را پخش نکرده و مسترد دارد. برخلاف معمول این مراسم، هیچ‌یک از اساتید دانشگاه و رادیو

تلویزیون‌ها و روزنامه‌های شهر هم از پیش به مراسم دعوت نشده بودند. شاید که دانشگاه و پدران مذهبی‌اش از معامله خویش شرم داشتند و لذا سعی می‌کردند که بر کثافت‌کاری خویش سرپوش بگذارند.

هوشیاری دانشجویان ایرانی در سینت‌لوئیس و آگاه کردن دوستانشان در شهرهای اطراف پرده همه این پنهان‌کاری را درید. دانشجویان از ساعت ده صبح همراه با پلاکاردها و صفوف منظم و مجهز به بلندگو شعارهای «مرگ بر شاه فاشیست»، «زاهدی مأمور سیا» و «دست امپریالیسم امریکا از خلیج فارس کوتاه» را تکرار می‌کردند.

یک گروه از دانشجویان از جهاد مسلحانه خلق مسلمان ایران و سازمان‌های انقلابی داخل کشور مجدداً طرفداری می‌نمود و نیز شعارهای «پیروز باد مبارزه مسلحانه خلق ایران» و «از ویتنام تا فلسطین خلق‌ها در یک جبهه می‌جنگند» را نیز تکرار می‌کرد. دانشجویان با پخش اعلامیه به روشنگری چهره حقیقی رژیم جلااد نیز پرداختند که توجه دانشگاهیان و مردم شهر را به خود جلب می‌کرد. در همین زمان چند دانشجوی عرب نیز به یاری برادران ایرانی خود آمدند و به صفوف تظاهرات پیوستند.

دانشجویان ایرانی ارباب مطبوعات و نمایندگان و سائل ارتباط جمعی را نیز دعوت کرده بودند. مصاحبه مطبوعاتی دانشجویان ایرانی در تلویزیون و روزنامه «سینت‌لوئیس پست» پخش شد و مبارزه مسلحانه خلق ایران در این ناحیه انعکاس وسیع یافت. وقتی گزارشگر تلویزیون از زاهدی پرسید چرا دانشجویان تو را نوکر «سیا» می‌خوانند پاسخ داد: علتش شرکت فعال او در «انقلاب ۱۹۵۳» می‌باشد و البته همه دنیا به خوبی می‌داند که آن واقعه چیزی جز کودتای ضدخلقی سیا و ایادی ایرانی‌اش در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نبود. و این بی‌مایه پست در حقیقت اعتراف مجدد به نوکریش برای امپریالیسم امریکا نمود.

هنگام اعطای درجه دکترای افتخاری دانشجویان ساختمان را در محاصره گرفته و فریاد خشم ملت ایران را چنان رسا برآوردند که به قول یکی از حاضرین در مراسم «هیچ‌کس حواسش به داخل سالن و سخنرانی رسمی از تریبون نبود بلکه به نظاره تظاهرات ایرانیان بودند» پس از پایان مراسم و هنگامی که خشم فرزندان خلق ایران به اوج می‌رسید زاهدی و سگان اطرافش در میان شعار «جلااد ننگت باد» و «مرگ بر شاه» همچون دزدان گریزپا به داخل اتومبیل‌های پلیس خزیدند و آژیرکشان به میعاد عیش و نوش خود گریختند.

بعد از ظهر همان روز رادیوی دانشگاه سینت‌لوئیس با نمایندگان سازمان دانشجویان ایرانی که به سینت‌لوئیس آمده بودند یک مصاحبه ترتیب داد که در آن ماهیت رژیم هر چه بیشتر تشریح شد. نماینده دانشجویان ایرانی ارزش‌های مسیحی (کاتولیک) دانشگاه سینت‌لوئیس را به زیر سؤال کشیدند و اینکه چگونه به نماینده رژیمی که حقوق انسانی و

مذهبی مردمش را پایمال نموده دیپلم افتخار می‌دهد؟ چگونه با رژیم‌ی که پیشوای مذهبی خلق ایران را سیزده سال است به تبعید فرستاده همکاری می‌کند و طبق کدام موازین اخلاقی و درس‌های عیسی مسیح یا کلیسای کاتولیک حاضر است از کیسه مردمی که توده‌های میلیونی‌اش بی‌خوراک و پوشاک و بهداشت و محروم از آموزش و سواد در زیر ظلم رژیم به جان آمده پول دریافت کند؟ مسئولین دانشگاه در جواب مخبر رادیو سکوت اختیار کردند و روز بعد که ایرانی دیگری برنامه یک ساعته سؤال و جواب پیرامون اوضاع ایران و اعطای درجه دکترا به زاهدی در رادیوی همان دانشگاه اجرا کرد باز هم مقامات مدرسه حاضر به شرکت در بحث نشدند هرچند که دانشجویان دانشگاه سینت‌لوئیس با اشتیاق تمام و با تلفن‌های متعدد به ایستگاه رادیو موضع مدرسه‌شان را به زیر سؤال کشیدند.

در مجموع صحنه‌ای که رژیم با خرج پول برای تبلیغات خود آراسته بود با هوشیاری دانشجویان ایرانی به یک مبارزه تبلیغاتی ضد رژیم شاه تبدیل شد که فریاد «پیروز باد مبارزه مسلحانه خلق ایران» را به گوش مردم این ناحیه امریکا رساند و سرافکنندگی مسئولین دانشگاه سینت‌لوئیس را نیز فراهم آورد که جز این هم شایسته «همکاران و همراهان ارتجاع خونخوار پهلوی» نیست.

پیام یک خلبان ایرانی به ملت عمان

ستوان یکم پرویز علی اشرفیان آذر، یکی از خلبانان ایرانیست که با سقوط هلیکوپترش در نواحی آزادشده عمان (ظفار) در بین انقلابیون ظفار و «جبهه خلق برای آزادی عمان» به سر می‌برد. وی علاوه بر مصاحبه مطبوعاتی خود در ۱۹ مهرماه که در آن روزنامه‌نگاران مختلفی شرکت داشتند و طی آن از رفتار انسانی و دوستانه انقلابیون ظفار سخن گفت، در روز پنجم آبان نیز در مراسم خاصی پیام زیر را به ملت عمان فرستاد.

این پیام از یکطرف نشان‌دهنده روح صمیمیت، برابری و برادری در بین انقلابیون در نواحی آزادشده عمان بوده و از طرف دیگر تبلیغات سوء رژیم خائن ایران را در مورد انقلابیون ظفار منعکس می‌سازد. ما متن پیام او را در اینجا می‌آوریم:

«هدف ما مبارزه با شما بود. ولی ما ایرانیان اصولاً هیچ‌وقت راضی نبودیم که به این مأموریت بیائیم. ولی چون سربازیم، مجبوریم دستور را گوش کنیم. ما از اینکه آمدیم به اینجا، هیچ چیز درباره شماها ما نمی‌دونستیم. فقط این رو می‌دونستیم که اونا یک عده شورشی هستن که کمونیست شدن، که می‌خوان منطقه استان ظفار رو مستقل کنن و

زندگی کنن. از اینکه گفتم درباره شماها هیچ چیزی نمی‌دونستم، حقیقت داره. و در ضمن به ما گفته بودن و شنیده بودیم که می‌گفتند اگر کسی به طرف شما بیاد، یا اسیر شما بشه، در وهله اول قطعه قطعه‌اش می‌کنن.

و در یکی از این ماموریت‌ها بود که برای سربازها آب برده بودم، در موقع برگشتن مورد اصابت گلوله شما قرار گرفتم و وقتی هلیکوپتر من سرنگون شد، چون رفیقم سنش کم بود، من بهش گفتم برو. ایشون رفت. چون پای من گلوله خورده بود، ماندم و بنده اسلحه‌ای که نداشتم که از خود دفاع کنم. چون برای ما دو نفر یک اسلحه بود که من آن را دادم به رفیقم و خودم بی‌اسلحه نشستم. در این موقع دیدم سه تا از رفقای شما دارن می‌آیند به طرف من. چون قبلا شنیده بودیم که رفقای شما به محض دیدن اسیر می‌کشتنش، و من چون اسلحه نداشتم از خودم دفاع کنم، خودم را برای مردن آماده کردم. ولی برعکس تصور من، این رفقای شما عوض اینکه مرا اذیت بکنند، چون اسلحه نداشتم، با کمال محبت، مهربانی با اینکه طیاره‌های انگلیسی بمباران می‌کردند اطراف را، اینها کمکم کردند از زمین بلند شدم. مرا با خودشان آوردند توی غار. من چون از درد پام خیلی ناراحت بودم، حتی خواهش کردم که اینا مرا بکشن. ولی اینا عوض اینکه مرا بکشن، به من محبت کردن، مرا آوردن توی غار. توی غار که رسیدیم. دیدم واقعا اینا چه صفا، چه صمیمیت، چه محبتی نسبت به همدیگه دارن.

تقریبا پنج روز طول کشید که مرا از جنگل تا اینجا آوردن و حتی برای راحتی من تنها وسیله‌ای که در آنجا بود، یک الاغ بود، اونو آوردن که من راحت باشم. خودشون شب‌ها پتو رو به من می‌دادن من روش می‌خوابیدم. خودشون روی زمین می‌خوابیدن. واقعا من تحت تأثیر کارهای اینا قرار گرفتم. در داخل جنگل با اینکه توپ‌ها بر اینجا فرود می‌آمد. گلوله توپ‌ها، انگلیسی‌ها از هوا تیراندازی می‌کردن ولی اینا زیر سنگ قایم می‌کردند بعد خودشون می‌آمدن قایم می‌شدن، و به این ترتیب بوده که آمدم رسیدم به اینجا.

خیلی عذر می‌خوام، یادم رفت بهتون بگم در جنگل پیرزنی مرا دید با اینکه فکر می‌کنم این یکی از بستگانش هم مرده بود، این منو بغل کرد و بوسید. من واقعا از این پیرزن خجالت می‌کشیدم که چرا ماها آمدیم اینجا برای چه؟ کی را بکشیم؟ این زن را؟

و ما آمدیم اینجا رسیدیم. در وهله اول دکتر آمد بالای سرم پایم را پانسمان کرد و این مردمی را که دور و برم بودند و الان هم هستن، یک آن از مواظبت من غفلت نمی‌کنند. آب می‌خوام، آن واحد بالای سرم حاضر می‌کنن. خودشون غذای بد می‌خورن، بهترین غذا را به من می‌دن این کار واقعا شایسته یک انسانه. من خودم رو قابل این همه محبت شما نمی‌دونم. و چیزی که مرا اینجا بیشتر تحت تأثیر قرار داد، این یکسان بودن، هم‌شکل بودن

محبت، صمیمیت و وفاست که شماها نسبت به همدیگه دارین. در مملکت ما یا در مملکت‌های دیگه این‌طوری نیست. هر کس پول داره، بیشتر احترام داره، هر کی فقیره احترام نداره. به عقیده شخص من، این تنها آرزوی هست که یک ملت فقیر داره. ملت فقیر چه شماها باشید، چه ماها باشیم، چه جاهای دیگه دنیا باشند، طالب آزادی، طالب محبتند، من این احساس رو در بین شما دیدم و خودم چون از طبقه فقیرم، به خواسته‌های شما احترام می‌گزارم و خواسته‌های شما رو می‌دونم که الان بهتون می‌گم.

من در اول گفتم به شما، ما ایرانی‌ها هیچ‌چیز درباره شما نمی‌دانیم. ولی الان که من آمدم اینجا به عنوان یک ایرانی، این حقیقت برام مسلم شده که جنگ شما یک جنگ کمونیستی نیست، شورشی نیست، بلکه یک آزادیه. شما هم طالب آزادی هستید. طالب این هستید که مدرسه داشته باشید، بیمارستان داشته باشید. مثل بقیه مردم آزادی داشته باشید. ولی ماها نمی‌گذاریم، و این حرف‌هایی که من می‌زنم، اینها از روی ترس نیست. برای اینکه من از مرگ نمی‌ترسم و رفقای شما به‌هیچ‌وجه مرا اذیت نکرده‌اند که من پیام این حرف‌ها رو به شما بزنم. اینا حقیقتی است که می‌بینم و احساس می‌کنم.

من مثل شماها که اغلبتون بچه دارین، دو تا بچه دارم. یکی پسره، یکیش که کوچیکه دختره. کوچیکن اینا. ولی دلم می‌خواد یک زمانی اینا هم مثل شما ایمان داشته باشن. شماها همتون ایمان دارین و به خاطر ایمانتان جنگ می‌کنین. ولی ماها به خاطر چی؟ بعد از اینکه الان می‌فهمم که شما واقعا به خاطر آزادی و به خاطر ایمانتان جنگ می‌کنین، به شما احترام می‌گذارم و به خاطر محبت‌هایی که به من کردین و می‌کنین، من هر کمکی از دستم بریباید، برای شما می‌کنم.

دولت من و دولت عمان، من نمی‌دانم برای چی ما را فرستادن اینجا؟ یا سلطان از ما چی می‌خواد که ما را خواسته اینجا؟ به ما گفته که اینها شورشین، ولی دلم می‌خواهد تمام ایرانی‌ها اینجا باشند و ببینند که این مردم فقیر شورشی نیستند. به خاطر بچه‌هاشون، به خاطر آزادیشون، به خاطر زندگیشون دعوا می‌کنن.

امروز از رفقای شما شنیدم که سه تا از رفقای شما که منو آوردن اینجا و نهایت محبت را به من می‌کردن، شنیدم اینا شهید شدن. من از این بابت واقعا متأسفم. اینا به خاطر آزادیشون مردن. و اینم می‌دونم چون رفقای شما گفتند شماها بسیاری از عزیزانتان را از دست دادین و من چون یکی از آن آدم‌ها هستم که آمدم اینجا و عزیزان شما را گرفتم، به خاطر محبت‌های شما. به خاطر انسانیت‌های شما که به من کردید، من خونم را برای شما حلال می‌دانم و در خاتمه عرایض آرزو می‌کنم که شما با این ایمانی که دارید، به خاطر هدفی که دارید، موفق باشید.

می‌بخشید که فراموش کردم بهتون بگم. این کلاهی که می‌بینید و این لباسی که می‌بینید. این هواپیمائی که می‌بینید. خیال نکنید این شکست ناپذیره. این کلاه فقط برای صحبت کردن با پایگاهست، فقط و بس. حفاظ دفاعی نداره و در ضمن این هواپیمای هلیکوپتر هم که می‌بینید، این آسیب‌پذیره. خیال نکنید که این فناپذیره. از این وحشت نداشته باشید.»

عکس‌العمل انتشار بیانیه منافقین

در دانشگاه

پس از انتشار بیانیه مواضع ایدئولوژیک بنام سازمان مجاهدین خلق از طرف دانشجویان دانشگاه تظاهرات و اعتراضات وسیعی انجام گرفت و شعارهای بسیار تندی علیه گروه منحرفین دادند. در دانشگاه تهران مضمون این شعارها چنین بوده است:

«ما کسانی را که نام سازمان مجاهدین را غصب کرده‌اند نمی‌پذیریم. مجاهدین همان‌هایی هستند که به راه موسسین سازمان وفادارند» و یا «ما مجاهدین صدر مبارزات مسلحانه را قبول داریم». این فریادها دانشگاه را به لرزه درآورده بود. اعلامیه‌ای نیز به امضاء دانشجویان در دانشگاه پخش شد که بیانیه منحرفین را شدیداً محکوم کرده و بیزاری دانشجویان را از دسته‌ای که با نفوذ خود به درون سازمان و بدست گرفتن رهبری مسلمانان را تصفیه و مرتکب بزرگ‌ترین خیانت شده‌اند اعلام داشت. در دانشگاه عاری از مهر نیز که از جو غالب اسلامی برخوردار است اعتراضات و تنفر دانشجویان مسلمان به شدت مدافعین انحراف را به عقب رانده است.

این موج خروشان اعتراضات دانشجویان مسلمان می‌توانست به وسیله رهبرانی چون آیت‌الله طالقانی، هاشمی لاهوتی جهت یابد و از بی‌راهه روی آن جلوگیری شود. ولی همزمان با انتشار همین بیانیه است که رژیم شاه این روحانیون آگاه و مبارز را نیز دستگیر می‌سازد. متأسفانه در دنبال پخش این بیانیه و تظاهرات و اعتراضات دانشجویان عده زیادی از مبارزین شناخته و دستگیر شده‌اند و رژیم جلا آنان را به زیر شکنجه کشیده است.

خروج یهودیان از فلسطین

به قلم: نزیه ابونضال

پیش‌بینی می‌شود که سازمان آزادی‌بخش فلسطین از کنفرانس سران عرب که ۲۸ ژوئن در مگادیشو برگزار می‌شود خواهان صدور بیانیه رسمی اعراب در استقبال تمامی یهودیان عربی گردد که به فلسطین اشغال‌شده مهاجرت کردند به اضافه دادن تمامی حقوق و امتیازاتی که سایر مردم این کشورها از آنها برخوردارند.

سازمان آزادی‌بخش یک سلسله مشورت‌هایی با رژیم‌های عرب برای آماده ساختن زمینه به‌خاطر طرح این موضوع در کنفرانس سران انجام داده است و با پاسخ مثبتی از جانب تعداد زیادی از آنان روبرو شده، همچنان که برخی از آنها به اعلانی فوری که متضمن مفهوم موردنظر است، تسریع به عمل آورده‌اند. در مقابل این تحرک جنبش صهیونیستی نیز از طریق باصطلاح «سازمان روشنفکران مهاجر اسرائیلی از کشورهای عربی» که «مردخای بن پورات» عضو کنیسه صهیونیستی آن را رهبری می‌کند، در آمادگی به خاطر حملات تبلیغاتی وسیعی تسریع بعمل آورده که: «مربوط به حقوق یهودیانی است که از کشورهای عربی مهاجرت کرده‌اند» (رادیو دشمن در تفسیر خود بر این تبلیغات (۲ مه ۷۵) گفت این اقدام «وزنه متضادی را به مقابل خواست اعراب در رابطه با حقوق فلسطینی‌ها تشکیل می‌دهد.

اهمیت «بیانیه اعراب» چیست؟ و احتمالات پیروزی آن تا چه اندازه است؟...

برای پاسخ دادن به این دو سوال بناچار بایداز حرکت هجرت یهودیان و هجرت معکوس، سخن به میان آورد، همچنان که از وضع یهودیان در کشورهای عربی، پیش از ایجاد صهیونیسم و وضعشان در داخل قالب صهیونیسم و حرکت هجرتشان از آنجا به خارج، سخن گفت.

مسئله مهاجرت یهودیان محور اصلی را در نقشه‌های حرکت صهیونیسم و مقامات اسرائیلی تشکیل می‌دهد، چه این مسئله به منزله مرگ و زندگی برای قالب صهیونیسم به حساب می‌آید.

بن گورین در اظهار نظر خود با روزنامه «نیویورک تایمز» آمریکا - ۳ فوریه ۱۹۵۹ - می‌گوید: ادامه وجود اسرائیل فقط به فراهم آوری یک عامل مهم بستگی دارد و آن هجرت گسترده به سوی اسرائیل است».

مهاجرین، اسرائیل را به قصد کشورهای خود ترک می‌گویند: گریز از جبهه جنگ؟ لوی اشکول در «جویش ابزور» - ۷ ژوئن ۱۹۶۷ - می‌گوید:

«موضوع مهاجرت برای همیشه مهم‌ترین مشکل اسرائیل خواهد بود». اما گلدامایر در روزنامه «داوار» صهیونیستی به تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۷۰ اظهار می‌دارد: «آنچه که زمان حاضر بیش از هر چیز دیگر بدان نیاز داریم، مهاجرت است». اما گلدامایر در نهم ژوئن سال ۱۹۶۸ می‌گوید: «آینده صهیونیسم جهانی به سیاست مهاجرت بسوی اسرائیل در طی ده سال آینده وابسته است». از «الیومیآت الفلستینیه - و سرهایان رئیس اداره سازمان یهودیان، بنجا سابیر معتقد است که مهاجرت بیش از ۲۰ هزار نفر در سال ۱۹۷۴ برای اسرائیل به مثابه یک فاجعه است. (یویعوت احارونوت ۷۵/۱/۱۰) با توجه به اهمیت فوق‌العاده‌ای که مسئله مهاجرت برای برنامه صهیونیستی دارد، و اینکه ارقام معکوس جزء اسرار بالاترین مراجع دولتی است که در عالی‌ترین سطح اختفا و پنهان‌کاری باقی می‌ماند، و از همین رهگذر، ارقام و آمارهای منتشره از سوی مسئولین صهیونیستی آثار منفی را که شاید انتشار حقایق بی‌پرده جریان کلی مهاجرت، از فلسطین اشغال‌شده و بسوی آن بجای می‌گذارد در نظر می‌گیرد. و به خاطر همین است که تحقیق در آمارها و تصریحات گوناگون پیرامون مسئله مهاجرت می‌تواند به سادگی تناقضات زیادی را حتی در ارقام و اظهارات یک مسئول مشاهده نماید. از همین روی مطالعه پیرامون موضوع مهاجرت یهودیان نیازمند به منابع و مدارک زیادی به منظور کسب آگاهی تقریبی از وضع حقیقی مهاجرت می‌باشد.

موجبات مختلف مهاجرت:

جنبش صهیونیستی می‌کوشد که مهاجرت بسوی فلسطین را در نتیجه متقاعد شدن یهودیان مهاجر به رستخیز یهودیان در سرزمین موعود، به خطر تشکیل میهنی ملی برای یهودیان جهان نشان دهد. ولی ما در طی مطالعه ارقام مهاجرت و تاریخ‌های آن مشاهده می‌نمائیم تمامی عوامل مختلفی که بیشتر آنها هیچ رابطه‌ای با حرکت صهیونیستی نداشته یهودیان مهاجر زیادی را به پناه آوردن بسوی فلسطین، در دایره حرکت نقل و انتقال‌های وسیعی که گروه‌های یهودی در کشورهای زیادی از اطراف عالم انجام داده‌اند، وادار ساخته است.

جدول شماره (۱) حرکت مهاجرت یهودیان به نقاط مختلف جهان از ۱۸۴۰ تا ۱۹۴۲

مقایسه نسبت درصد مهاجرت به فلسطین مقارن هجرت به نقاط مختلف جهان است.

نسبت سالانه	جمع	فلسطین	کشورهای دیگر	آفریقای جنوبی	کشورهای دیگر آمریکا	اروگوئه	برزیل	آرژانتین	کانادا	ایالات متحده	دوره
۴/۵	۲۲۱۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰	۴۰۰۰	۱۰۰۰	-	۵۰۰	۲۰۰۰	۱۹۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۸۸۰-۱۸۲۰
۲/۳	۷۶۴۵۰۰۰	۲۵۰۰۰	۴۰۰۰	۲۳۰۰۰	۱۰۰۰	-	۱۰۰۰	۲۵۰۰۰	۱۰۵۰۰	۶۷۵۰۰۰	۱۹۰۰-۱۸۸۱
۱/۹	۱۶۰۲۴۴۱	۳۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۱۰۰۰	۳۰۰۰	-	۸۷۵۰	۸۷۱۶۴	۹۵۳۰۰	۱۳۴۶۰۰۰	۱۹۱۴-۱۹۰۱
۱۶/۶	۸۹۳۱۰	۹۰۰۰۰	۵۰۰۰	۹۰۷	۵۰۰۰	۱۰۰۰	۲۰۰۰	۳۵۰۲	۱۰۴۵۰	۷۶۴۵۰	۱۹۲۰-۱۹۱۵
۱۴	۴۲۶۹۳۰	۶۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۴۶۳۰	۷۰۰۰	۲۰۰۰	۷۱۳۹	۳۹۷۱۳	۱۴۴۰۰	۲۸۰۲۸۳	۱۹۲۰-۱۹۲۱
۵/۹	۱۷۲۹۰۸	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۴۴	۱۰۰۰۰	۶۳۷۰	۲۲۲۹۶	۳۳۷۲۱	۱۵۳۰۰	۵۴۹۹۸	۱۹۲۰-۱۹۲۶
۶۱/۷	۲۳۸۹۰	۱۴۷۵۰۲	۲۰۰۰۰	۴۵۰۷	۱۵۰۰۰	۳۲۸۰	۱۳۰۷۵	۱۲۷۰۰	۴۲۰۰	۱۷۹۸۶	۱۹۳۵-۱۹۳۱
۲۸/۱	۲۶۹۵۹۰	۷۵۵۱۰	۶۰۰۰۰	۵۳۰۰	۱۵۰۰۰	۷۶۷۷	۱۰۶۰۰	۱۴۷۸۹	۹۰۰	۷۹۸۱۹	۱۹۳۹-۱۹۳۶
۲۶/۱	۱۳۱۹۵۴	۳۵۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰	۲۰۰۰	۱۰۰۰	۶۰۰۰	۴۵۰۰	۸۰۰	۷۰۹۵۴	۱۹۴۲-۱۹۴۰
۹/۷	۱۹۱۶۹۸۸	۳۷۸۹۵۶	۱۳۱۰۰۰	۷۵۷۶۵	۵۹۰۰۰	۲۲۳۲۷	۷۱۳۶۰	۲۲۳۵۴۰	۱۵۳۱۵۰	۲۸۰۱۸۹۰	۱۹۴۲-۱۸۴۰

با توجه به جدول شماره یک بیش از صد سال، و علی‌رغم حرکت نقل و انتقال چشم‌گیر گروه‌های یهودی، قریب ۴ میلیون یهودی - تمام فعالیت‌هایی که جنبش صهیونیستی و هیئت‌های یهودی مبذول داشتند، و علی‌رغم آنکه موجبات اصلی مهاجرت جهانی یهودیان به خاطر بی‌عدالتی بود که یهودیان در اروپای شرقی و بویژه درامپراطوری روسیه تزاری - و بطور مشخص پس از قتل تزار به سال ۱۸۸۱ - می‌دیدند با این همه نسبت مهاجرت یهودیان به فلسطین از ۹/۷ درصد تجاوز نکرد. به طوری که سال‌های آینده ناظر عظیم‌ترین فروکش یهودیان از روسیه و اروپای شرقی بود، به ویژه پس از ستم‌هایی که مجدداً یهودیان در ۱۹۰۴-۱۹۰۵ مشاهده نمودند. زیرا می‌بینیم که حرکت مهاجرت جهانی یهود از ۲۲۱ هزار در طی مدت بین ۱۸۴۰ - ۱۸۸۰ به ۷۶۴/۵۰۰ نفر و در طی بیست سال بعد و سپس به یک میلیون و ۶۰۲ هزار و ۴۴۱ مهاجر بین سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۴ بالغ می‌شود.

و در همین دوره از بی‌عدالتی، بعضی از جمعیت‌های یهودی روسیه، همچون «دوستانان صهیون» دست‌بکار جهت دادن به مسئله مهاجرت به سوی فلسطین شدند. و به خاطر همین ملاحظه می‌نمائیم تعداد یهودیان روسی که به فلسطین مهاجرت کردند در فاصله بین ۱۸۸۲ تا ۱۹۰۳ به ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر بالغ شده است و سپس این رقم ۳۵ هزار تا ۴۰ هزار در دوره بین ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴ افزایش می‌یابد - این ارقام بدون در نظر آوردن آمار مهاجرت معکوس از فلسطین است.

در سال‌های بعد عوامل تازه‌ای در جهت دادن مهاجرین یهود به فلسطین مداخله کرد. چه در سال ۱۹۲۱ در ایالات متحده آمریکا قانونی برای مهاجرت تصویب گردید که به موجب آن تعداد بیگانگان تابع ملیت‌های مختلف در حد ۳ درصد از تمامی جمعیت به سال ۱۹۱۰، محدود ساخت و به همین علت می‌بینیم که تعداد مهاجرین یهود به سوی ایالات متحده از

۱۲۰ هزار در سال ۱۹۲۰ به ۶۰ هزار در سال ۱۹۲۲، یعنی پس از صدور قانون، «کاتا» کاهش می‌یابد.

و از همین رهگذر مشاهده می‌نمائیم که رقم مهاجرت یهودیان به فلسطین در طی دوره واقع بین ۱۹۲۱-۱۹۲۵ به ۶۰ هزار نفر افزایش یافته است، در حالی که در سال‌های پنج‌گانه پیشین ۱۵ هزار نفر بوده است و در سال ۱۹۲۴ ضریب مهاجرت به ایالات متحده به میزان ۲ درصد نسبت به ۱۸۹۰ پائین آمد و این امر موجب تغییر مسیر ۴۰ هزار مهاجر یهود لهستانی به سوی فلسطین به جای مهاجرت به ایالات متحده شد، و علاوه بر این تحت‌الحمایگی بریتانیا نقش مشهور خود را در جهت دادن به مهاجرت به سوی فلسطین باز نمود.

این عوامل و ارقام به روشنی وجود خود را به هنگام مقایسه‌اش با نسبت درصد پیش از مهاجرت بسوی فلسطین نشان می‌دهد، چه در دوره واقع بین ۱۸۴۰ تا ۱۸۸۰ نسبت مهاجرین یهود به فلسطین به ۴/۵ درصد از کل مهاجرت یهودیان رسید، و در دوره بعد و با وجود ارگانیزه شدن جنبش صهیونیسم و فعالیت‌های آن، می‌بینیم که نسبت به ۲/۳ درصد بین ۱۸۸۱ تا ۱۹۰۰ کاهش می‌یابد و این کاهش علی‌رغم جنبش صهیونیسم و تبلور اهداف آن، تا ۱/۹ درصد بین سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۴ ادامه می‌یابد، به گونه‌ای که آشکارا به حجم فعالیت جنبش صهیونیستی و تأثیر آن و پاسخ‌گوئی یهودیان جهان به نقشه‌های صهیونیستی اشاره می‌نماید.

شرایط جنبی و به ویژه پس از بنای برنامه صهیونیستی از سوی کشورهای استعمارگر - و عده بالفور انگلیسی، و سپس پشتیبانی امپریالیسم آمریکا پس از جنگ جهانی دوم - در گسترش و جهت دادن حرکت مهاجرت یهودیان به فلسطین قبلی و بعد از ایجاد قالب صهیونیستی سهیم بوده است.

چون اولین نماینده سامی بریتانیا در فلسطین «هربرت ساموئل» یهودی صهیونیست مشهور می‌باشد. اما در زمان ژنرال «ادشرواکهوب» که اداره فلسطین را در اواخر سال ۱۹۳۱ برعهده گرفت در مهاجرت به عالی‌ترین اوج قله خود رسید، زیرا تعداد مهاجرین به ۱۴۷/۵۰۲ مهاجر افزایش یافته و خود وی اعتراف نمود که نیمی از اینان به اشکال غیرقانونی آمده‌اند.

همچنین در زمان وی گسترده‌ترین اقدامات مسلح‌سازی سرئی یهودیان انجام پذیرفت. همچنین در دوره وی کشتی فراری مشهور حامل اسلحه برای صهیونیست‌ها کشف شد.

پس از جنگ جهانی دوم:

شرایط جهانی برای انجام بزرگ‌ترین خدمت به حرکت صهیونیستی هرگز متوقف نماند و موجب سرازیر شدن تعداد زیادی از مهاجرین به سوی فلسطین، زیرا حمایت و تشویق تحت‌الحمایگی بریتانیا با فریبندگی نقشه‌های جنبش صهیونیستی به رستاخیز یهودیان و میهن ملی هماهنگی داشت، از سوئی دیگر در اروپا جنبش‌های نازیسم و فاشیسم ضدیهودی پدیدار گردیده و توانست در ظرف مدتی کوتاه اوضاع اروپا را زیر و رو سازد. و در نتیجه یهودیان زیادی را به گریز از اروپا وادارد، زیرا با صعود جنبش نازیسم تنها از آلمان در طی سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ نزدیک به ۷۰ هزار یهودی به فلسطین مهاجرت کرد، اما در طی سال‌های جنگ مشکل راه‌ها موجب سخت‌شدن کار مهاجرت گردید، به همین علت تعداد مهاجرین به فلسطین در سال ۱۹۴۰ به ۱۰۴۴۵ سال سوم به ۳۵۸۱ کاهش یافت، تا آنکه دوباره قوس صعودی خود را پس از این مرحله به ۱۵۵۸ در سال ۱۹۴۳ و آن گاه ۱۴۴۹۱ در سال ۱۹۴۴ ارتقاء داد. تا آنکه در سال ۱۹۴۶ به ۱۷۷۶۱ رسید و بعد در سال ۱۹۴۸ به ۱۰۱۸۲۸ و همچنان بالا گرفت تا آنکه پس از این دوره به عالی‌ترین اوج خود یعنی ۲۳۹۵۶۷ نفر در سال ۱۹۴۹ بالغ گردید.

بخش عظیمی از مهاجرین پس از جنگ جهانی دوم از اردوگاه‌های نظامی اروپا به فلسطین منتقل شدند، و به علت خرابی کاملی که بر اقتصاد و تمامی شهرهای اروپا در طی سال‌های جنگ و پس از آن وارد آمد، موجب گردید که فلسطین پناهگاهی برای یهودیان به حساب آید. این ترسیم کلی مجموعه‌ای از موجبات مختلفی بود که تعداد بی‌شماری از یهودیان جهان را به مهاجرت بسوی فلسطین مجبور ساخت و از همین رهگذر به تأسیس قالب صهیونیستی در پرتو نقشه‌های استعمار بریتانیا و جنبش صهیونیستی کمک نمود و از طریق همین چهره است که به خوبی حجم مشخص تأثیر جنبش و اندیشه صهیونیستی را در کار مهاجرت می‌توان مورد ملاحظه قرار داد، و از آن گذشته نفوذ خوش‌باوری‌های ایدئولوژیکی صهیونیستی را در مهاجرت یهود به سوی فلسطین و این مسئله به طور کامل طی مطالعات مهاجرت معکوس از فلسطین و عوامل مختلف آن روشن خواهد شد.

مهاجرت معکوس و سرخوردگی کامل:

چنانچه مهاجرت یهود به فلسطین - به ویژه پیش از تأسیس قالب صهیونیسم - در نتیجه عوامل متعددی بوده که نقش اصلی آن را، همان‌طور که دیدیم، جنبش صهیونیسم به عهده نداشته، اما به عکس مهاجرت معکوس از فلسطین عملاً ناشی از شکست سیاست‌ها و ایدئولوژی صهیونیسم و رژیم اسرائیلی آنست و اگر موجبات خارجی مهم‌ترین عامل را در

مهاجرت به فلسطین اشغال شده تشکیل می‌داد، اما به عکس وضع داخلی اسرائیل علت اول مهاجرت معکوس می‌باشد؟

حرکت صهیونیسم و دستگاه‌های تبلیغاتی گوناگون آن در سازمان‌های یهودی و اطلاعات اسرائیلی به کار گمراه کردن و فریب‌کاری وسیع برای متقاعد ساختن یهودیان جهان به مهاجرت به سوی فلسطین تکیه دارد.

آمارگیری‌های مختلف نشان می‌دهد که ۶۷ درصد از کارگران اروپائی صهیونیست اطلاعات نادرستی را پیش از مهاجرتشان به فلسطین کسب کرده‌اند و به همین علت احساس یأس و پشیمانی می‌کنند. همچنان که ۹۳ درصد از یهودیان اروپائی اظهار داشته‌اند که اطلاعات نادرستی را بدست آورده‌اند و به‌خاطر همین احساس نومیدی و سرخوردگی غریبی در اسرائیل می‌نمایند.

اما صهیونیست‌های غیراروپائی، ۵۸ درصد از آنان اعلان داشته‌اند که بعلت معلومات گمراه‌کننده‌ای که پیش از مهاجرت بدست آورده‌اند، اینک کاملاً سرخورده‌اند. اما علل این سرخوردگی و موجبات گوناگون مهاجرتشان چیست؟....

۱- امنیت یا گریز از جبهه؟.....

و این عامل به فعالیت‌های انقلاب فلسطین، اعم از آنچه که در مرحله کنونی و یا در مراحل پیشین صورت گرفته است، و به جنگ‌های اعراب اسرائیل، وابسته است.

بنجاس سابیر در تفسیر خود بر کاهش معدل مهاجرت به اسرائیل یادآور شد که: «اوضاع امنیتی عامل اصلی را در این پدیده تشکیل می‌دهد» - داخار ۳ - ۱ - ۷۵ - سابیر همچنین افزود که: «فروکش اسرائیلی‌ها به منزله گریز از جبهه است، و می‌باید مردم این پدیده کاهش را تقبیح نمایند» معاریف ۱۸ - ۲ - ۷۵ و در همین دایره کاهش ضریب مهاجرت هماهنگ با اوج‌گیری انقلاب فلسطین و پس از جنگ اکتبر قابل دقت و ملاحظه است.

۲- عامل اقتصادی:

آمارگیری‌های مختلف ثابت کرده است که رابطه محکمی بین بدی وضع اقتصادی و افزایش تعداد مهاجرت معکوس از یک ناحیه و کاهش معدل مهاجرت به فلسطین از سوئی دیگر وجود دارد. چه در سال ۱۹۵۳ که سال بحران عظیم اقتصادی بود، تعداد مهاجرین از اسرائیل به بالاترین رقم خود که ۱۳ هزار نفر است رسید، در حالی که تعداد مهاجرین به اسرائیل به رقم ۱۰۳۴۷ کاهش یافت و در سال ۶۷ که بحران عظیم اقتصادی از سال ۶۶ ادامه داشت، تعداد کاهش‌یافتگان به ۳۱۷۰۰ در برابر ۱۸۰۶۵ مهاجر رسیده مهاجرت از

اسرائیل در سال بعد نیز همچنان ادامه یافت تا به ۶۸۰۰ رسید و این فقط بعثت بهبود وضع اقتصادی پس از جنگ ژوئن بود. از جمله مشکلات زندگی و اقتصادی که صهیونیست‌ها به آن دچارند، افزایش بیکاری و ازدیاد مالیات‌ها و دستمزدهای پست و کمبود مسکن و افزایش اجاره‌هاست.....

۳- عامل اجتماعی:

جامعه صهیونیستی از نژادهای متضاد مختلفی ترکیب یافته که هر یک دارای ریشه‌های خاص خود است، و تعداد این گوناگونی به ۷۰ ملیت می‌رسد در این بین یهودیان غربی با چشم حقارت به یهودیان شرقی به سنن و آداب و زبان و حتی به قواره و رنگشان می‌نگرند. از همین روی دو جامعه انسانی پدید آمده است:

۱- جامعه (اشکناز) که غربی است. ۲- جامعه (سفاریم) که شرقی است. پدیده‌های تعصب نژادی چنان در این جامعه صهیونیستی ریشه دوانیده که حتی هر قشر یهودی مربوط به یک کشور ترجیح می‌دهد با گروه‌های یهودی که از همان کشور و ملیت است هم‌نشین باشد و معاشرت کند. پرواضح است که یهودیان غربی واجد تمامی امتیازات مسکن و اشتغال‌اند. در حالی که یهودیان شرقی مورد بهره‌کشی در زمینه‌های مختلف از سوی قشرهای حاکم می‌باشند.

بدین‌گونه.... پس از گذشت یک‌چهارم قرن می‌بینیم که صهیونیسم از خویشاوند ساختن یهودیان در یک بوته‌ی اجتماعی یگانه با شکست مواجه شده است... بلکه بعکس همه‌ساله پدیده‌های تفرقه افزایش می‌یابد و سخت‌تر و بحرانی‌تر و انفجارآمیزتر می‌گردد. اهمیت این وضع هنگامی روشن و واضح می‌گردد که از روزنه مسأله مهاجرت و مهاجرت معکوس بدان نگریسته شود.

یهودیان غربی تا سال ۱۹۴۸ نسبت ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند و در پرتو همین نسبت بر تمامی موسسات دولتی و ماشین‌های حکمرانی تسلط داشتند. ولی تحولات اساسی در ترکیب جمعیت در ظرف سال‌های بعد با موج مهاجرت یهودیان شرقی و افزایش میزان متولدین در بین آنان از یک طرف و کاهش شدید یهودیان غربی از طرف دیگر (یهودیان غربی ۶۱ درصد از حجم مهاجرت معکوس بین سال ۴۸ تا سال ۷۵ را تشکیل می‌دهند). مداخله نمود. و در نتیجه نسبت یهودیان شرقی تدریجاً افزایش یافت و تا آنکه به بیش از ۶۰ درصد از یهودیان اسرائیل رسید. و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۱۹۷۷ نزدیک به ۷۵ درصد برسد و علی‌رغم این همه تحولات ریشه‌دار در نسبت جمعیت با این وصف همچنان تسلط (اقلیت سفید) و استثمار (اکثریت شرقی) همچون گذشته ادامه دارد. و طبیعی

است که این وضع چنانکه ملاحظه خواهیم نمود. موجب افزایش مهاجرت یهودیان شرقی از اسرائیل خواهد گردید.

۴- عوامل دیگر:

از جمله عوامل دیگری که باعث کاهش یهودیان گردیده: عامل بوروکراسی اداری است، همانگونه که «ولف تابلن» رئیس اتحادیه مسکن‌دهی آمریکای لاتین می‌گوید: «بوروکراسی سازمان، ۲۰ درصد از اصل ده‌هزار نفر آمریکائی لاتین را به بازگشت از اسرائیل مجبور ساخته است». و از جمله عوامل بازگشت، همچنین عامل آموزش زبان مخصوص عبری و بویژه در بین سطوح مهاجرین سالخورده است. و نیز عامل عدم ترکیب و هماهنگی بین مهاجرین جدید و قدیم و مشکل ازهم‌گسستگی و نامأنوس و غیره....

یهودیان عرب و مهاجرشان به فلسطین:

بحث پیرامون وضع یهودیان عرب پیش از هجرتشان به فلسطین و شناخت عوامل این مهاجرت، مسئله مهمی در کشف درجه احتمال کاهش آنان در فلسطین و بازگشت مجددشان به وطن‌های اصلی‌شان به شمار می‌آید، به ویژه مقایسه اوضاع قبلی‌شان با اوضاع فعلی آنان که در پست‌ترین نوع همزیستی اجتماعی اسرائیلی و بی‌عدالتی‌های نژادی و اقتصادی قرار دارند، روشن‌گر این مسئله است شاید در کوتاه‌مدت به نظر برسد که بازگشت یهودیان عرب به کشورهای اصلی‌شان دارای اهمیت کمی می‌باشد، اما درازمدت به تأثیر آن در وضع داخلی اسرائیل و افزایش هجرت بین یهودیان شرقی، که یهودیان عرب بخش عظیم آنها را تشکیل می‌دهند، و بانگ‌رش وسیعتری به بحران جامعه سرمایه‌داری و افزایش نسبت بیکاری در آن پی می‌بریم، که مهاجرین به اروپا و آمریکای شمالی از اسرائیل ۷۲/۱ درصد مهاجرین از اسرائیل را تشکیل می‌دهند، در حالی که نسبت یهودیان غربی به ۴۰ درصد از جمعیت نمی‌رسد. و در همین دایره مشاهده می‌نمائیم که ۳/۲ درصد از مهاجرین یهود غربی به میهن‌های خود بازگشتند، همچنان که نسبت زیادتری از یهودیان هند و ایران نیز به وطن‌های خود بازگشتند.

یهودیان عرب قرون متمادی را در میهن‌های عربی مختلف خود گذراندند، بدون آنکه با بی‌عدالتی‌های مذهبی یا ملی روبرو گردند. بلکه بالعکس، اشتغال اکثریت یهودیان کشورهای عربی بکار در زمینه‌های اقتصادی و پیشه‌وری و.... باعث گردید که پیشرفت ملموس و آشکاری را در همزیستی مسالمت‌آمیز اجتماعی عربی محقق سازند.

و لذا رابطه یهودیان عرب به فلسطین فقط در حد رابطه عاطفی مذهبی منحصر می‌شد. و بخاطر همین است که مشاهده می‌نمائیم میزان یهودیان عربی که به فلسطین از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۸ مهاجرت کردند بالغ بر ۴۲ هزار نفر یعنی ۹ درصد مهاجرت کلی نگردید، و این رقم شامل یهودیان کشورهای اسلامی چون ایران و ترکیه نیز می‌گردید.

پس از تأسیس قالب صهیونیسم و درگیری اعراب و اسرائیل، بیش از نیم میلیون یهودی عرب به فلسطین مهاجرت کردند و نسبت ۴۲ درصد از تعداد جمعیت یهود اسرائیل را به سال ۱۹۵۸ تشکیل دادند سپس همین نسبت در سال‌های آینده افزایش یافت و جدول زیرین تعداد یهودیان کشورهای عربی را قبل از امواج عظیم مهاجرت یهودیان پس از سال ۴۸ و تعداد کنونی‌شان رانشان می‌دهد.

جدول شماره (۲) مقایسه تعداد یهودیان عرب بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۰

کشور	تعداد جمعیت یهود	تعداد موجود کنونی
مصر	۷۵۰۰۰	۲۰۰۰
عراق	۱۲۰۰۰۰	۲۳۰۰
سوریه	۲۹۷۷۰	۳۰۰۰
لبنان	۶۲۶۱	۴۰۰۰ به اضافه ۱۰۰۰ یهودی بیگانه
یمن	۶۵۰۰۰	۶۰۰
حزرموت	۱۴۰۰۰	—
بحرین	۴۰۰	۱۲۰
لیبی	۴۵۰۰۰	۲۰۰۰
تونس	۱۰۵۰۰۰	۱۸۰۰۰
الجزایر	۱۴۰۰۰۰	۱۵۰۰
مراکش	۲۲۵۰۰۰	۵۵۰۰۰
مراکش اسپانیا	۱۴۷۰۰	آمار با مراکش رویهم است
طنجه	۷۰۰۰	۲۵۰۰
سودان	۶۰۰	۳۰۰
جمع	۸۴۹۷۳۱	۱۱۲۴۲۰

از جدول شماره دو روشن می‌شود که ۲۰۰ هزار یهودی از کشورهای عربی در طی سال‌های ۴۸ تا ۶۸ از کشورهای عربی مهاجرت کرده‌اند، اما نه به فلسطین که به سوی کشورهای دیگر به جز فلسطین.

همچنین قابل ملاحظه است که تعداد مهاجرین یهودی از آن دسته از کشورهای عربی چون مصر، سوریه، عراق و لیبی که با اسرائیل در جنگ‌های پی‌درپی درگیر شدند بیشتر است. در حالی که می‌بینیم مهاجرت یهود از کشورهای دیگر همچون مغرب و تونس کاهش می‌یابد. اما استثناء الجزایر بعثت جنگ استقلال طلبانه است، و مشارکت یهودیان الجزایر با فرانسویان و خروجشان با آنان که ۲۰ درصد از اینان در فرانسه مقیم شدند و بقیه به فلسطین اشغال شده مهاجرت نمودند.

اما در یمن که شرایط اقتصادی سختی حاکم است، مهاجرت یهودیان از آنجا به شکل خاصی در اثر موافقت ناگهانی امام یمن و تشویق مقامات انگلیسی در عدن انجام گرفت و به طوری که ۴۷۱۴۰ یهودی یعنی بین دو سال ۴۹-۵۰ انتقال داده شدند، و حرکت صهیونیسم تمامی تلاش‌های خود را به خاطر مهاجرت دادن یهودیان یمن متمرکز نمود و این بعثت نیاز شدید و حیاتی‌اش به کارگر زارع و کارگر ساختمان بود، و به همین علت هیئت‌های فعالی از صهیونیست‌ها برای فریفتن یهودیان به هجرت فرستاده شد.

نظری کلی از نزدیک به اوضاع یهودیان عرب:

در این مقاله مجالی برای بررسی مفصل اوضاع یهودیان عرب پیش از مهاجرتشان و بعد از آن به فلسطین نیست، از این روی به بیان چهره‌ای کلی از زندگی و برخی از موجبات مهاجرتشان به ویژه پس از سال ۱۹۴۸ قناعت می‌کنیم.

یهودیان یمن: از نظر اجتماعی و اقتصادی حیاتی مشابه سایر مردم داشتند، بلکه زندگی اقتصادی‌شان بطور کلی خیلی بهتر بود، چه اکثریتشان پیشه‌ور بودند که به حرفه‌های مختلف و یا در دفاتر تجاری و صنعتی اشتغال داشتند اما در اسرائیل که تمامی کارها در انحصار مهاجرین کشورهای غربی است، اشتغال به کار برایشان میسر نیست، مگر کارهای ساده و بی‌ارزش.

نویسنده صهیونیست «ربرت گامزی» زندگی یهودیان یعنی را در اسرائیل چنین توصیف می‌کند: «یمنی‌ها به پست‌ترین کارها مشغولند زیرا اینان یا نوکر کلفت‌اند، یا رفتگر و کناس و دوره‌گرد، یا روزنامه‌فروش.

مشاهده می‌کنیم که یمنی‌ها روزانه در کیپوتس‌ها و باغ‌های پرتقال و راهسازی و کارگاه‌ها با دستمزدی بسیار پست کار می‌کنند.... شما یمنی‌ها را در محله‌های خراب و در کوچه‌پس‌کوچه‌های تل‌اوویو و یافا و قدس و شهرهای کوچک می‌بینید که بیکار روی سکوهای خانه‌های خود ماتم‌زده نشسته‌اند». در بررسی که گوراهانگ انجام داده، روشن شده است که «سطوح درآمد یمنی‌ها در اسرائیل پست‌ترین سطح درآمد از هر قشر دیگر این کشور است».

حرکت صهیونیسم و تبلیغات آن توانست که یهودیان یمن را در مهاجرت به اسرائیل بفریبد و گمراه کند... ولی اکنون چه نوع شعبده‌ای را می‌تواند در مقابل فرصت واقعی که یهودیان یمن در آن فرصت می‌توانند به میهن و حقوق پیشین خود بازگردند بازی کند؟....

یهودیان عراق: سطح زندگی بالائی داشتند، و برخوردار از تمامی امتیازات سیاسی و قانونی که هر عراقی دیگر از آن برخوردار بود.... زبانشان عربی و رسومشان همچون سایر مردم بود و روابط دوستانه و محبت‌آمیزی آنها را به هم پیوند می‌داد، به طوری که چند تن یهودی عراقی در مناصب رسمی عالی در سطوح مختلف اشتغال داشتند. و برای تأیید این مسئله دقت در ارقام زیر کافی است:

یهودیان عراق تا سال ۱۹۳۲ تقریباً تسلط کامل بر اقتصاد عراق و تجارب آن داشتند. در این سال بود که دولت عراق شروع به اجرای برنامه تسلط بر امور اقتصادی تحت‌نظر دولت کرد.

پیش از جنگ جهانی دوم، ۹۵ درصد از واردات عراق به دست یهودیان بود - همچنین ۹۰ درصد از قراردادهای عراق در اختیار یهودیان قرار داشت، همچنان که ده درصد از صادرات عراق نیز به دست یهودیان بود. اما در طی جنگ جهانی دوم یهودیان ۸۰ درصد از واردات و ده درصد از قراردادهای و ۵ درصد از صادرات را در اختیار داشتند.

پس از جنگ جهانی دوم این نسبت به ۵۰ درصد از واردات و ۲ درصد از قراردادهای و ۲ درصد از صادرات کاهش یافت. و حتی پس از سال ۱۹۴۸ و آغاز مهاجرت یهودیان عراق به فلسطین یهودیان ۲۰ درصد از واردات و ۵ درصد قراردادهای و ۲ درصد صادرات را در اختیار خود گرفتند.

علاوه بر همه اینها، یهودیان عراق - در کنار تجارت - در اکثر اشتغالات طبقه متوسط از حرفه‌های آزاد، همچون طبابت، داروفروشی، چاپخانه، مطبوعات و در اشتغالات دولتی، و کارهای بانکی و پولی، دست به کار بودند همچنان که بخشی از آنان در حرفه‌های دستی به کار اشتغال داشتند. یهودیان عراق هیچ‌گاه احساس هواخواهی از جنبش صهیونیسم و

نقشه‌های آن را نمی‌کردند، همچنان که هیچ‌گاه یهودی‌گری را به مثابه یک ملیت لمس نمی‌نمودند.

ساسون خضوری بزرگترین خاخام عراق می‌گوید: «مسلمانان و یهودیان عراق، یهودی‌گری را به مثابه یک مذهب تلقی می‌کنند و نه یک ملیت». اما پس از تأسیس قالب صهیونیسم و اعزام مبلغین صهیونیستی به عراق، که آشوب برپا ساختند و مواد منفجره در کنیسه و دفاتر تجاری یهودی کار گذاشتند و با استفاده از فضای جنگ‌ها و ترس‌های ناشی از آن، امواج عظیم مهاجرت دادن بسوی فلسطین آغاز شد.

تا آنکه پس از سال ۱۹۵۱ به جز تعداد اندکی که بالغ بر ۵ هزار نفر نمی‌گردید، باقی ماند. یهودیان عراق پس از انتقال به فلسطین به علت سیمای سبزه و رسوم شرقی و زبان و فرهنگ عربی‌شان مورد تحقیر و سرزنش یهودیان اروپائی قرار گرفته، و در شمار «سفاریم» آمدند.

یهودیان غربی صفت «سیاه» را به یهودیان شرقی می‌دهند. و از همنشینی و یا ازدواج با آنان ننگ دارند. و حتی از صرف غذا با آنان سرباز می‌زنند. یکی از پدران یهودی غربی به نویسنده ربرت گامزی می‌گوید: «هرگز نمی‌پذیرم که یکی از دخترانم با یکی از این «سیاهان» ازدواج کند!» و این تنها به خاطر رنگ چهره آنان نیست، بلکه به علل دیگری نیز، اولاً آنکه وضع خانوادگی‌شان کاملاً با ما تفاوت دارد و در اکثر اوقات نفرت‌انگیز است که با آنان سر یک سفره غذا صرف کنم» ملفرد اسپرو یادآور می‌شود که «مثلاً برخی از دانش آموزان از صرف غذا در سر یک سفره با یهودیان شرقی که در یک کیوتس درس می‌خوانند، خودداری می‌کنند، همین نویسنده نقل می‌کند که چگونه یکی از دانش‌آموزان اصلاً غربی، سفره غذا را به هنگام نشستن یک دانش‌آموز شرقی نزدیک او ترک گفت و اظهار داشت «همنشینی با اینان نفرت‌انگیز است» در ژوئیه ۵۱ تعداد کثیری از یهودیان عراق به تظاهرات دسته‌جمعی وسیعی علیه امتیازات نژادی برخاستند و وجود آن را تقبیح نمودند.

یهودیان مصر: در گزارشی که سازمان یهودیان به کمیته آمریکائی انگلو - به سال ۱۹۴۶ تسلیم کرد، چیزی نتوانست بگوید، به جز اعتراف به اینکه «شرایط زندگی بطور کلی برای یهودیان مصر خیلی بهتر از هر کشور دیگری است که ما تاکنون آن را مورد بررسی قرار داده‌ایم».

یهودیان مصر از سطح زندگی بالائی برخوردار بودند، هم چنان‌که مشاغل بزرگی را در دولت، و در شرکت‌های گوناگون برعهده داشتند، همچنین در بین آنان بازرگان و بانکدار و

عده‌داری نمایندگی‌های خارجی وجود داشت. و هیچ عاملی برای درگیری و یا تشنج وجود نداشت. و علی‌رغم آنکه تعداد یهودیان مصر بالغ بر ۷۵ هزار در سال ۴۸ می‌شد با این وصف تعدادی که از ایشان قبل از سال ۱۹۴۸ به فلسطین مهاجرت کردند، پیش از ۱۸۰۰ نفر نشد، ولی آتمسفر جنگ اعراب - اسرائیل برای دست‌نشانندگان جنبش صهیونیسم امکان آن را فراهم آورد تا قادر به دسیسه‌چینی بین صفوف یهودیان مصر شوند. با انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها و تشویق‌ها بتوانند یهودیان مصر را به مهاجرت وادارند، همچنان‌که در اوت ۱۹۴۹ دو محله یهودی‌نشین را منفجر ساختند، به طوری که در این حادثه ۲۸ نفر مجروح گردید، و بعدا روشن شد که مرتکبین این انفجار عناصر فعال صهیونیستی بودند - شرائط آشوب و تشنج در مهاجرت اکثریت یهودیان مصر به اروپا و از آنجا به فلسطین اشغال‌شده کمک زیادی نمود.

یهودیان لیبی: جنبش صهیونیسم عملا به ایجاد حوادثی دست زد و آنها را بزرگ کرد و از هر پدیده‌ای عادی برای برانگیختن هیاهوی گسترده پیرامون یهودیان عرب و مهاجرت دادن آنان استفاده کرد، به طوری که این وضع موجب منفجر شدن اوضاع و افزایش بحران‌های آن گردید. چه در لیبی برای مثال در سال ۱۹۴۵ تظاهرات عادی به مناسبت یادبود وعده بالفور علیه جنبش صهیونیسم و نقشه‌های آن و علیه سیاست هواخواهانه انگلستان و آمریکا از صهیونیسم برپاشد و عین همین تظاهرات عادی نیز در دو سال ۴۷ و ۴۸ روی داد.

صهیونیسم بر اثر این تظاهرات دست به کار حمله گسترده‌ای شد تا این تظاهرات خلقی را علیه یهودیان لیبی معرفی کند و هستی آنان را در خطر نشان دهد. در همان زمان صهیونیسم شروع به تقسیم و بخشش پول‌های هنگفتی برای متقاعد ساختن یهودیان لیبی به مهاجرت نمود و عملا مهاجرت یهودیان لیبی از طریق ایتالیا عملی گردید. و در پایان سال ۱۹۵۱ به جز دو هزار یهودی در لیبی باقی نماند.

یهودیان شمال آفریقا: در شرایط طبیعی همچون سایر مردم می‌زیستند، بلکه حتی فرانسویان با یهودیان این کشورها از راه مهر و لطف زیادی رفتار می‌کردند و امتیازات متعددی را در طی ادوار استعماری‌شان در مغرب و الجزایر و تونس به آنان می‌دادند، به طوری که این امر در مراحل اخیر موجب وابستگی زیاد یهودیان شمال آفریقا به سرنوشت استعمار فرانسه گردید و از همین روی مسئله مهاجرت یهودیان با تشدید جنبش‌های استقلال‌طلبانه و انقلابی مرتبط شد.

چون در مغرب که با گسترش انقلاب و تقاضای استقلال در سال ۱۹۵۵ بیش از ۵۰ هزار یهودی مغربی مهاجرت کردند که اکثرشان جزء مخالفین سرسخت جنبش استقلال بودند و از طرفداران محکم بقای کشور در تحت‌الحمایگی فرانسه.

و در تونس: حرکت مهاجرت به فلسطین هماهنگ با فرارسیدن وقت امضای قرارداد استقلال داخلی در سال ۱۹۵۵ اوج گرفت، به طوری که تعداد مهاجرین بین سال ۵۰-۵۶ به سی هزار نفر بالغ گردید.

و در الجزایر: بیش از ۸۰ درصد یهودیان خواستار انضمام الجزائر به فرانسه بودند، یهودیان به استعمارگران فرانسوی کمک زیادی کردند، همچنین به صورتی علنی در فعالیت‌های ارتش سرئی نقش داشتند. و علی‌رغم تأییدات مکرر رهبران انقلاب به اینکه: «یهودیان، الجزائری به حساب می‌آیند، زیرا الجزائر همیشه میهنشان بوده» با این همه تعداد یهودیان الجزایر از ۱۲۵ هزار در سال ۱۹۶۰ به نزدیک سه هزار در سال ۱۹۶۳ کاهش یافت و اکثرشان به فرانسه مسافرت کردند، به طوری که تعدادی که از اینان به اسرائیل هجرت نمودند بالغ بر ۱۵ هزار نفر نگردید و هم‌اکنون در فلسطین اشغال‌شده نزدیک به ۱۵۰ هزار یهودی مغربی و قریب ۹۰ هزار یهودی تونسی و نزدیک به ۱۵ هزار یهودی الجزائری وجود دارد.

زندگی یهودیان شمال آفریقا در اسرائیل هیچ تفاوتی با سایر یهودیان شرقی ندارد، زیرا آنان با همان مشکلات دست به گریبانند و مورد تعرض همان بی‌عدالتی‌های نژادی و اقتصادی قرار دارند. مایربن بایر عضو مجلس شهرداری بئرسبع و از مهاجرین سال ۱۹۴۹ مغرب می‌گوید: «ما می‌خواهیم همان شرایطی برای کودکان مهاجر مغرب فراهم آید که چنانچه در مغرب مانده بودیم، برایشان فراهم بود...»

امروزه در مغرب تمامی دانش‌آموزان بدون پرداخت هیچ‌گونه مخارجی قادر به ورود به دبیرستانند. و ما از پذیرش این امتیاز آموزشی سرباز می‌زنیم که فرزندان مهاجرین در نتیجه آن در طول حیاتشان از یک مساله رنج ببرند، و آن اینکه پدران و مادرانشان میهنشان را ترک گفته و به اسرائیل آمدند.»

تاکنون درگیری‌های خونین و متعددی بین یهودیان شرقی و غربی به علت جو امتیازات نژادی و بی‌عدالتی‌های حاکم روی داده است. در ۹ اوت سال گذشته گروه‌های یهودی مغربی به خاطر کشته شدن جوانی مغربی به علت اختلافات نژادی به تظاهرات برخاستند، تظاهرکنندگان تمامی شیشه‌های مغازه‌ها و خانه‌های غربی را شکستند و غائله به تمامی

یهودیان مغربی کشور سرایت کرده به طوری که یهودیان شرقی دیگر از جمله عراقی‌ها و تونس‌ها را نیز در بئرسیع و اشدود و غیره را نیز در برگرفت، در نتیجه این درگیری‌ها تعداد بی‌شماری مجروح شدند، و تنها در حیفا ۱۱ نفر پلیس مجروح گردید و خسارات فاحش مالی وارد آمد. در ۳۱ اوت دوباره به علت دستگیری ۲۲ نفر از مغربی‌ها درگیری‌های مجددی آغاز شد.

تفاوت بین زندگی یهودیان غربی و شرقی، شامل تمامی مسائل زندگی از جمله مسکن و آموزش و چگونگی کار و افزایش میزان بیماری‌ها و مرگ و همچنین دستمزدها می‌شود. آمارهای تهیه‌شده نشان می‌دهد که درآمد کمی سطح متوسط یهودیان غربی ماهانه به ۴۵۰ لیره اسرائیلی می‌رسد، در حالی که درآمد یهودیان شرقی از ۲۶۰ لیره تجاوز نمی‌کند.

نویسنده یهودی آمریکائی مایکل سلزر می‌گوید: «شکاف اختلافات - در سطح زندگی - با گذشت سال‌ها همچنان افزایش می‌یابد» کوراها نوک در بررسی یک آمارگیری به این نتیجه می‌رسد که: «ضریب متوسط درآمد یهودیان شرقی بین سال‌های ۵۱ تا ۶۰ از ۹۸ درصد به ۳۶ درصد کاهش یافته در حالی که یهودی‌های قابل ملاحظه‌ای در شرائط زندگی خانواده‌های اروپائی و آمریکائی یهودی پدید آمده است».

در دایره کلی مهاجرت معکوس، افزایش مهاجرت در سال‌های اخیر و به ویژه پس از جنگ اکتبر شدت یافت، چه در حالی که تعداد مهاجرین سال ۱۹۷۳ به «۱۹۵۰۰» مهاجر رسید ولی همین رقم بنا به تصریحات سابیر به بیش از ۲۰۰۰۰ مهاجر در سال ۷۴ افزایش یافته است، در صورتی که نیویورک تایمز - (۷۵/۱/۹) تاکید می‌کند که این رقم به ۴۸ هزار مهاجر از اسرائیل بالغ گردیده است. تنها ارقام عظیم مهاجرت معکوس نیست که هراس‌انگیز است، بلکه تظاهر آشکار به علاقمندی در ترک اسرائیل، به ویژه در سطوح جوانان یک پدیده نوینی است که دلهره‌انگیز است. و در مطالعه دیگری که کانون پوری در مارس ۷۴ اجر نمود، اشاره می‌شود که ۲۰/۲ درصد از جوانانی که عمرشان بین ۱۹ تا ۲۹ سال است علاقمند به ترک اسرائیل‌اند.

تعداد مهاجرین از اسرائیل از هنگام تاسیس آن بدان‌گونه که عضو کنیسه دکتر افینال می‌گوید: بیش از ۳۰۰ هزار نفر است.

مشکلاتی که سر راه علاقمندان به ترک اسرائیل قرار دارد:

تشکیلات اسرائیلی مشکلات تحمل‌ناپذیری را در مقابل مهاجرین از اسرائیل قرار داده است زیرا هر یهودی علاقمند به مهاجرت می‌بایست تمامی مخارجی را که سازمان یهودیان در مهاجرت دادن او صرف نموده است بپردازد همچنان‌که می‌باید تمامی پولی را که دولت پس

از وصول وی به کشور اسرائیل صرف او نموده است بدهد. بنابراین هر گاه در نظر آوریم که مخارج یک مهاجر در یک سال پس از ورودش به کشور اسرائیل نزدیک ۴۰۰۰ لیره اسرائیلی به اضافه مخارج مسافرت‌های ضروری اوست خواهیم فهمید که علت کم‌بودن مهاجرت معکوس به ویژه در بین یهودیان شرقی که در شرائط سخت اقتصادی به سر می‌برند چیست؟ در مقابل این حقایق است که خواست مورد نظر فقط:

«اعلان اعراب به استقلال از یهودیان عرب» نیست، بلکه محتاج به موج تبلیغاتی گسترده هماهنگ با پروژه‌های عملی است که تبلیغات سیاسی را در پایگاه مادی و عینی‌اش پیاده نماید.